



مرکز مطالعات اسلامی بینش  
WWW.BINESH.CC

# پدیده‌ی تفرقه‌ی امت در دین؛ و دلایل درستی مذهب سلف

ویراست یکم



نویسنده: دکتر سلطان العمیری

ترجمه: ابراهیم منصوری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# پدیده‌ی تفرقه امت در دین

## ودلایل درستی مذهب سلف

تالیف: سلطان العمیری

ترجمه: ابراهیم منصوری

ویراست نخست - اردیبهشت / ثور ۱۳۹۹

[www.Binesh.cc](http://www.Binesh.cc)



مرکز مطالعات اسلامی بینش

## فهرست عناوین

- موضوع حدیث افتراق ..... ۶
- نقد برداشتهای نادرست از حدیث افتراق ..... ۲۳
- دلایل درستی مذهب سلف و مطابقت آن با روش صحابه رضی الله عنهم ..... ۴۰
- وقتی می‌گوییم پیشوایان سلف به حقی که صحابه - رضی الله عنهم - بر آن بوده‌اند  
رسیده‌اند، منظورمان چیست؟ ..... ۵۶
- معیار رسیدن به حقی که صحابه رضی الله عنهم بر آن بوده‌اند ..... ۵۸
- راه‌های عملی کردن پیروی از صحابه رضی الله عنهم ..... ۶۲

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على أشرف الأنبياء والمرسلين وعلى آله  
وصحبه اجمعين .. اما بعد:

یکی از مسائل فکری که در تاریخ اسلام به وفور انتشار یافته، قضیه‌ی فرقه فرقه شدن  
در دین و تبدیل شدن به گروه‌ها و مکاتب متعدد است.

تاریخ اسلامی شاهد ظهور بسیاری از فرقه‌ها و مذاهب مختلف بوده که از نظر مناهج  
کلی و خاستگاه‌های شناختی، متفاوت بوده‌اند و میان پیروان آنها گفتگو و اختلافات  
گسترده‌ای رخ داده است و هر گروهی ادعا می‌کند که حق با او بوده و پیرو آن چیزی  
است که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - و اصحاب گرامی ایشان - رضی الله عنهم -  
آورده‌اند.

از مهمترین نصوص شرعی درباره‌ی این پدیده که از نظر معنی و حقیقت به این  
موضوع نزدیک بوده، حدیث مشهور افتراق امت است. به همین دلیل نیز هنگام بحث  
در مورد پدیده‌ی افتراق در دین، بیش از دیگر نصوص مورد توجه قرار می‌گیرد و مردم  
در مورد ثبوت یا تعیین دلالت‌های شرعی آن بسیار اختلاف کرده‌اند.

در اثر جدل‌های فراوان گرد این موضوعات برخی از پژوهشگران سؤالات و اشکالاتی  
را در مورد مفهوم حدیث افتراق مطرح کرده و برخی از آنها در مورد درستی مذهب  
پیشوایان سلف و مطابقت آن، با طریقه‌ی صحابه - رضی الله عنهم - شک اندازی  
می‌کنند.

این صفحات در واقع بحثی علمی در مورد مسائلی است که این اشکالات و پرسش‌ها  
درباره‌ی آن مطرح می‌شود و امیدوارم کلیدی جهت فهم حقیقت امر در مورد این

مسائل باشد و پاسخی واضح به تعدادی از این اشکالات و پرسش‌های مطرح شده حول این موضوع باشد.

## موضوع حدیث افتراق

یکی از مشهورترین نصوصی که در زمینه‌ی اختلاف در دین روایت شده: حدیث مشهور افتراق است که از طریق روایات بسیار زیادی وارد شده است. از جمله‌ی این روایات حدیث انس بن مالک - رضی الله عنه - است: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ افْتَرَقَتْ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، وَإِنَّ أُمَّتِي سَتَفْتَرِقُ عَلَى ثِنْتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، كُلُّهَا فِي النَّارِ، إِلَّا وَاحِدَةً وَهِيَ: الْجَمَاعَةُ».<sup>۱</sup>

یعنی: رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «همانا بنی اسرائیل هفتاد و یک فرقه شدند و امت من به هفتاد و دو فرقه تقسیم می‌شود که همگی در آتشند جز یک گروه که همان جماعت است».

و حدیث عمرو بن العاص - رضی الله عنه - که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «إِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ تَفَرَّقَتْ عَلَى ثِنْتَيْنِ وَسَبْعِينَ مِلَّةً، وَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ مِلَّةً، كُلُّهُمْ فِي النَّارِ إِلَّا مِلَّةً وَاحِدَةً، قَالُوا: وَمَنْ هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: مَا أَنَا عَلَيْهِ وَأَصْحَابِي».<sup>۲</sup>

---

۱ - مسند امام احمد (۱۲۲۰۸)، و سنن ابن ماجه (۳۹۹۳).

۲ - جامع ترمذی (۲۶۴۱).

یعنی: همانا بنی اسرائیل به هفتاد و دو ملت تقسیم شدند و امت من به هفتاد و سه ملت تقسیم می‌شوند همگی در آتش هستند جز یک ملت. گفتند: آنها چه کسانی هستند ای رسول خدا؟ فرمود: آنهایی که بر طریقه‌ی من و اصحابم می‌باشند.

حدیث افتراق از مهم‌ترین نصوص شرعی است که در زمینه‌ی اختلاف در دین وارد شده و از مشهورترین روایاتی است که بیش از همه در میراث اسلامی انتشار یافته است و می‌توان آن را از نصوص اصلی در این موضوع به شمار آورد و به همین دلیل باید با دقت در آن نگریسته و در مورد رهنمودها و اهداف اساسی آن به صورت عمیق برخورد کرد.

علما در باره‌ی حکم این حدیث از لحاظ ثبوت یا عدم آن اختلاف بسیاری داشته‌اند و پژوهش‌های ویژه‌ای در مورد روایات و سندهای این حدیث صورت گرفته است و به نظر می‌رسد که از بین بردن اختلاف در مورد این موضوع امری بس دشوار باشد چرا که دلیل‌ها و براهین در مورد آن بسیار نزدیک به هم می‌باشد.

با این وجود تمامی مفاهیمی که حدیث افتراق با خود دارد در نصوص شرعی دیگر آمده است و معانی ثابت و درستی می‌باشند و تنها ذکر تعداد فرقه‌ها و وجود نص بر اینکه تنها یکی از آنها نجات‌یافته است این حدیث را از احادیث دیگر متمایز می‌کند، که البته اینها معنای ثانوی بوده و همینکه بگوییم فرقه‌های هلاک شونده را نمی‌توان مشخص نمود از تأثیر عدد کاسته می‌شود و این قول صحیحی است که تعدادی از محققین از جمله شیخ الاسلام ابن تیمیه و امام شاطبی - رحمهما الله - آن را ترجیح داده‌اند.

اما حقیقت تقسیم شدن امت به احزاب مختلف که از نظر مناهج و خاستگاه‌ها متفاوت می‌باشد، حقیقتی تاریخی و قطعی است که برای اثبات آن لازم نیست که فرد به نصوص شرعی تکیه کند، بلکه آگاهی از تاریخ، برای اثبات آن کافی است. معیاری که بر اساس آن می‌توان بر گروه‌ها حکم کرد نیز، با نصوص شرعی دیگر به اثبات رسیده است، چرا که هر کس عالم به شریعت و نصوص آن باشد، می‌داند که همان چیزی که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - و صحابه‌ی گرامی ایشان - رضی الله عنهم - بر آن بوده‌اند دین حق است و بر تمام امت واجب است که از آن پیروی کرده و بدان اقتدا کند. بنابراین، چه حدیث افتراق ثابت شود، چه نشود، به هر حال مشکلی در ماهیت گروه گروه شدن امت ایجاد نمی‌کند و همچنین ماهیت معیاری که بر اساس آن، خاستگاه این گروه‌ها و گفته‌هایشان مورد قضاوت قرار می‌گیرد تغییری نخواهد کرد.

با این وجود ناچاریم حدیث افتراق را مورد بررسی قرار دهیم تا معانی آن فهمیده شده و اهداف آن مشخص شود زیرا یکی از نصوص محوری در مورد پدیده‌ی فرقه فرقه شدن است که در فهم و درک آن اشتباهات بسیاری رخ داده است.

مسائل مربوط به حدیث افتراق بسیارند مانند مفهوم فرقه و اینکه چه زمانی این مفهوم در واقعیت تحقق می‌یابد، اسباب افتراق، نشانه‌های آن، تعیین فرقه‌های ذکر شده در حدیث، حکم بر آنها، موضوع افتراق و مسائلی دیگر.

ولی ما در این نوشتار تنها بر یک مسئله تمرکز می‌کنیم و آن موضوع افتراقی است که در حدیث آمده چرا که مهمترین موضوع در این زمینه بوده و تأثیر آن بر دیگر موضوعات بیشتر است.



یکی از بهترین راه‌ها جهت رفتار درست با نصوص که سبب فهم صحیح و پخته می‌شود: درک دلالت‌های سیاقی آن و موضوعات اساسی‌ای که به خاطر آن این نص وارد شده، و مشخص کردن هدف اصلی از بیان آن است؛ چرا که رسیدن به این موارد کمک فراوانی به فهم اجزای آن و درک مراد جمله‌ها و معانی آن می‌کند.

همچنین مقایسه‌ی آن با نصوص شرعی دیگر که در موضوعی مشخص با آن اشتراک دارند بر فهم عمیق نصوص شرعی، درک وسیع از مقاصد و اهداف آن و فهم آن بر اساس همین جمع‌بندی، می‌افزاید.

بر همین اساس در بررسی حدیث افتراق باید سیاق و مقاصد و موضوع اساسی‌ای که حدیث به خاطرش آمده مد نظر گرفته شود و همچنین باید نصوص شرعی دیگری که به موضوع افتراق و اختلاف در دین مربوط می‌شود در کنار آن بررسی کرد.

هنگامی که به حدیث افتراق مراجعه کنیم می‌بینیم که اجزاء آن، سیاقی که حدیث به خاطر آن وارد شده و جملات حدیث به وضوح بیانگر این می‌باشند که این حدیث به تمامی انواع افتراق و اختلاف مربوط نمی‌شود و تمامی اشکال انحراف از شریعت، یا انواع گناهان و معصیت‌ها یا اشتباهات رفتاری و عملی را در بر نمی‌گیرد بلکه به نوعی از افتراق و اختلاف مخصوص مربوط می‌شود که دارای دو صفت اساسی باشد:

**اول:** به امور اجماعی مربوط باشد؛ یعنی در اموری که اجماع درباهی آن آشکار و روشن است و این ویژگی برگرفته از مفاهیمی است که بر پایداری به جماعت و بر روش پیامبر - صلی الله علیه وسلم - و یارانش - صلی الله علیه وسلم - تأکید می‌کند.

از جمله اموری اجماعی نزد صحابه - رضی الله عنهم - هر آنچیزی است که به اصول دین مربوط شده و شامل دلایل و مسائل علمی و عملی می‌شود.

**دوم:** اختلافات گروهی که سبب تفرقه و تقسیم شدن به احزاب مختلف و مکتب‌های گوناگون می‌شود و این ویژگی برگرفته از حالتی است که امت به فرقه‌ها و احزابی تقسیم می‌شود که از نظر حقیقت و خاستگاه و اصول متفاوت می‌باشد و این نوع اختلاف معمولاً در مورد اختلافات منهجی رخ می‌دهد که بر پایه‌ی اصول و خاستگاه‌های مشخص شکل گرفته و بر ایجاد موضع‌گیری‌ها و نظریات تأثیر می‌گذارد.

بنابراین اختلاف مورد نظر حدیث اختلافی است که داری چنین وصفی باشد و دیگر انواع اختلافات و انحرافات در دین در اینجا مراد نیست.

این دو وصف غالباً به صورت آشکار بر گروه‌هایی منطبق می‌شود که در اصول دین اختلاف دارند چه این اختلافات در دلایل باشد چه در مسائل، و تفاوتی نمی‌کند که این مسائل علمی باشد یا عملی.

بنابراین حدیث افتراق به شکلی واضح به اختلافاتی مربوط است که میان گروه‌های پدیدآمده در تفکر اسلامی ایجاد شده است؛ چرا که این اختلاف هر دو صفت مذکور را دارا بوده و اختلافی است که در مسائل اجماعی که همان اصول دین - دلایل و مسائل علمی و عملی - می‌باشد، رخ داده است و در عین حال اختلافی است میان مکتب‌ها، گروه‌ها و نهادهایی که خود در اصول و خاستگاه‌ها با یکدیگر متفاوت بوده و موجبات تفرقه در امت را فراهم نموده‌اند.

در اثبات اینکه حدیث افتراق تنها به این نوع اختلاف ویژه مربوط می‌شود، دلایل و نشانه‌هایی وجود دارد که برخی از آنها در خود حدیث افتراق موجود بوده و برخی در نصوص شرعی دیگر به صورت ضمنی آمده است که در امور ذیل آشکار می‌شود:

**اول:** الفاظ حدیث نشان می‌دهد که این تفرقه میان گروه‌های مختلف یا احزابی رخ خواهد داد که از یکدیگر متمایز می‌باشند، چرا که در حدیث لفظ «فرقه و ملت» استعمال شده که خود بیانگر این است که اختلافی که حدیث از آن خبر می‌دهد بین نهادهای متفاوت رخ خواهد داد و هر نهادی نماینده‌ی مکتبی است که با دیگری متفاوت است و یک مکتب تنها در صورتی با مکتب دیگر متفاوت خواهد بود که اصول منهجی و خاستگاه‌های مشخصی داشته باشد که افکار و موضع‌گیری‌های خاصی را ایجاد کند.

ابو العباس قرطبی - رحمه الله - این معنی را یادآوری نموده و می‌گوید: «و این نشان می‌دهد تفرقه‌ای که آیه و حدیث نسبت به آن هشدار می‌دهد آن چیزی است که در اصول دین و قواعد آن باشد چرا که لفظ ملت بر آن اطلاق گشته و خبر داده شده که پایبندی به هر یک این ملت‌ها سبب ورود به آتش می‌شود و چنین چیزی در مورد فروع گفته نمی‌شود چرا که اختلاف در فروع سبب تعدد ملت و یا عذاب در آتش جهنم نمی‌شود»<sup>۱</sup>.

بنابراین وی اشاره می‌کند که لفظ «ملت» - و همچنین لفظ فرقه - به همراه هشدار وارد شده در حدیث نشان می‌دهد که افتراق مورد نظر حدیث، افتراقی ویژه است و وصف آن چنین است که این افتراق میان گروه‌ها و ملت (آیین)‌هایی رخ می‌دهد که از نظر

---

۱ - الجامع لأحكام القرآن (۱۲/۱۳۰).

منهج و اصول، متفاوت می‌باشند و اینکه مربوط به امور بزرگی می‌شود که هشدار به عذاب را می‌طلبد.

**دوم:** در برخی از روایات حدیث الفاضلی وارد شده که آشکارا اشاره می‌کنند این اختلاف در مسائل اجماعی و گروه‌گروه شدن بر سر آن است و این نوع اختلاف معمولاً برخواسته از هوای نفس یا شبهات می‌باشد.

در حدیث انس بن مالک - رضی الله عنه - آمده که : درباره‌ی شخصی نزد رسول الله - صلی الله علیه وسلم - سخن گفته شد و از قدرتش در جهاد و تلاشش در عبادت بیان شد. پس هنگامی که آن شخص در حال آمدن بود رسول الله - صلی الله علیه وسلم - فرمود: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست در چهره‌اش نشانی از شیطان می‌بینم. سپس آن شخص آمده و بر آنها سلام کرد. رسول الله - صلی الله علیه وسلم - فرمود: آیا هنگامی که نزد ما می‌آمدی نفست به تو نگفت که در میان قوم کسی بهتر از تو نیست؟ گفت: بله و رفت و و محدوده‌ای برای نماز خویش مشخص کرده و برای نماز ایستاد. رسول الله - صلی الله علیه وسلم - فرمود: کدامیک از شما به سوی او رفته و او را می‌کشد؟ پس ابوبکر - رضی الله عنه - به سوی او رفته و او را در حال نماز یافت. پس رسید که او را بکشد. پس رسول الله - صلی الله علیه وسلم - فرمود: کدامیک از شما به سوی او رفته و او را می‌کشد؟ عمر - رضی الله عنه - برخواسته و گفت: من به سوی او رفته و او را در حال نماز یافت و همان کاری را کرد که ابوبکر کرده بود و بازگشت. پس علی - رضی الله عنه - گفت من می‌روم. پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرمود: تو برو اگر او را دریابی. پس هنگامی که رسید آن شخص رفته بود. رسول الله - صلی الله علیه وسلم - فرمود: این اولین نسلی است که از امتم خارج می‌شود اگر او

را کشته بود هیچ یک از امتم اختلاف نمی‌کردند. سپس فرمود: همانا بنی اسرائیل به هفتاد و یک گروه تقسیم شدند و امت من به هفتاد و دو گروه تقسیم می‌شوند که همگی در آتشند جز یکی از آنها که همان جماعت است»<sup>۱</sup>.

این داستان به صورت ضمنی اشاره‌ای آشکارا به این نکته دارد که مراد از فرقه فرقه شدن در حدیث همان افتراقی که در مورد گروه خوارج روی داد، زیرا پیامبر - صلی الله علیه وسلم - حدیث افتراق را در خلال سخن از خوارج ذکر نمود و افتراقی که در مورد خوارج روی داد به اصلی از اصول دین مربوط می‌شود و بر خاستگاه‌های منهجی مشخصی بنا شده است.

و در برخی از روایت‌های حدیث آمده که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «وَإِنَّهُ سَيَخْرُجُ فِي أُمَّتِي أَقْوَامٌ تَجَارَى بِهِمْ تِلْكَ الْأَهْوَاءُ كَمَا يَتَجَارَى الْكَلْبُ بِصَاحِبِهِ، لَا يَبْقَى مِنْهُ عِرْقٌ وَلَا مَفْصِلٌ إِلَّا دَخَلَهُ»<sup>۲</sup>

یعنی: در امت من مردمی خارج می‌شود که این اهواء (میل به باطل و انحراف) در آنها فراگیر گشته همانگونه که بیماری «هاری» در بدن صاحبش فراگیر می‌شود هیچ رگ و مفصلی را باقی نگذاشته مگر آنکه وارد آن می‌شود.

---

۱ - این روایت را بیهقی در دلائل النبوة (۲۸۷/۶) و مقدسی در المختارة شماره‌ی (۲۴۹۹) آورده‌اند.

۲ - مسند امام احمد شماره ۱۶۹۳۷، مسند دارمی شماره ۲۵۱۸، سنن ابوداود شماره ۴۵۹۷، و تعداد بسیاری از امامان این حدیث را روایت کرده‌اند و تعدادی از امامان از جمله حاکم و ذهبی و ابن کثیر و عراقی و دیگران ثبوت این حدیث را تأیید کرده‌اند.

این روایت نشان می‌دهد که اختلاف مورد نظر در این حدیث به اختلافات ناشی از اهواء و شبهات مربوط می‌شود و ربطی به اختلافات ناشی از شهوات و کاستی‌ها در رفتار و سلوک نیست، و اختلافی که میان فرقه‌ها و احزاب در اثر خروج از فکر اسلامی بوجود آمده را شامل می‌شود.

**سوم:** روایت‌هایی از برخی از صحابه آمده که اشاره‌ای آشکار به این دارد که این اختلافات به مسائل اجماعی - اصول دین و غیره - مربوط شده که در اثر آن فرقه‌ها و احزاب به وجود می‌آید، چرا که در روایت ابی امامه - رضی الله عنه - آمده: هنگامی که سر خوارج را آویزان بر دروازه‌های شهر مشاهده کرد بیان نمود که آنها از جمله کسانی هستند که در دین گروه گروه شده‌اند سپس حدیث افتراق را بیان نمود.<sup>۱</sup> بنابراین ابوامامه - رضی الله عنه - که یک صحابی بود بین آنچه در میان خوارج رخ داده بود و بین افتراقی که در حدیث ذکر شده، ارتباط برقرار نمود.

**چهارم:** اگر حدیث شامل همه‌ی انواع انحرافات از حق بود به گونه‌ای که انحراف رفتاری را نیز در بر می‌گرفت، نمی‌شد گفت گروهی وجود دارد که بر روش پیامبر - صلی الله علیه وسلم - و اصحابش باقی می‌ماند، زیرا هر گروهی از امت در واجبات یا محرّمات دچار سرپیچی می‌شود و حدیث به صراحت بیانگر این است که گروهی وجود دارد که حتماً بر روش پیامبر - صلی الله علیه وسلم - باقی می‌ماند و پیامبر - صلی الله علیه وسلم - نجات را تنها به همگون شدن با راهی که خودش و یارانش بر آن

---

۱ - این داستان را طبرانی در معجم الکبیر (۲۶۸/۸) آمده و در مورد صحت حدیث اختلاف زیادی وجود دارد امام هیثمی سند آن را مورد اعتماد دانسته و تعدادی از علما آن را حسن دانسته‌اند.

بوده‌اند منحصر نکرده و مثلاً نفرموده که نجات یافته کسی است که بر راهی باشد که من و اصحابم بر آن هستیم بلکه بیان نموده که گروهی هستند که بر راه او و یارانش باقی می‌مانند. بنابراین حدیث متضمن دو حکم است:

اول: نجات جز با پیروی از راهی که پیامبر و اصحابش بر آن بوده‌اند امکان پذیر نیست.

دوم: گروهی هستند که همواره پایدار بوده و این پیروی را محقق می‌سازند.

کسی که حدیث را مربوط به تمامی انحرافات حتی رفتارهای عملی، بداند، سخن او با حدیث مطابقت نخواهد داشت مگر اینکه حدیث تنها متضمن یک حکم باشد در حالی که حدیث اینگونه نیست.

پس هر کس صحت حدیث را پذیرفته است نباید آن را تنها به انحرافات رفتاری وابسته کند و بلکه باید آن را به انحرافات منهجی ربط دهد، انحرافات که به مسائل اجماعی مربوط بوده که سبب تفرقه و چند حزبی شدن می‌شود و اگر چنین نکند حدیث را متناقض و غیر واضح کرده که رهنمودهایش با هم هماهنگ نیستند.

**پنجم:** این حدیث در قالب خبر از امری غیبی آمده که در آینده رخ می‌دهد زیرا پیامبر - صلی الله علیه وسلم - می‌خواست امتش را از امری خبر دهد که در زمان خودش اتفاق نیفتاده بود و آن اتفاق فرقه فرقه شدنی است که الله عزوجل آن را مقدر نموده و راه نجات از آن را نیز آشکار فرموده است.

در این حدیث به طبیعت این اتفاق اشاره شده است و اینکه به مسائل اجماعی مربوط بوده و در اثر آن تفرقه و گروه گروه شدن روی می‌دهد؛ سپس راه‌های نجات از آن

بیان شده که همان پایبندی به روش پیامبر - صلی الله علیه وسلم - و اصحابش می‌باشد و اضافه بر این خبر داده که جز یک گروه از امت، این التزام و تمسکِ نجات‌دهنده را متحقق نمی‌سازند.

بنابراین پیامبر - صلی الله علیه وسلم - تنها نمی‌خواسته که درباره‌ی انحراف از سنت و روش خویش خبر دهد یا فقط از اشتباهات سلوکی که امتش در آن واقع می‌شوند برحذر دارد، بلکه می‌خواست از حالتی ویژه خبر دهد که امتش در آینده دچار آن می‌شوند و راه‌های نجات از آن را بیان نمود. پس تمامی خبرهایی که در حدیث درباره‌ی حالت تفرقه و راه‌های نجات از آن ذکر شده تنها به طبیعت این اتفاق که در آینده روی می‌دهد مربوط بوده و تنها یک خبر دادن نیست.

بنابراین قالب، ترکیب، هدف و مقصد حدیث است که بیانگر مراد آن و مشخص کننده‌ی روش بررسی و تفکر در آن می‌باشد و غفلت از این حقیقت سبب اشتباه در فهم و استدلال می‌شود.

**ششم:** مجموع نصوص شرعی نشان می‌دهد که افتراق مذکور در حدیث شامل هر نوع افتراقی نمی‌شود بلکه افتراقی مد نظر است که سبب تفرقه و چنددستگی و تجمع گرد اصولی مشخص شود که امت را متفرق می‌سازد. امام شاطبی در بیان این نوع و توضیح نصوص شرعی مشابه آن می‌گوید: «و احتمال دارد که این افتراق مطابق با چیزی باشد که لفظ اقتضا می‌کند و ممکن است با اضافه‌ی قیدی باشد که لفظ مطلق، آن را اقتضا نمی‌کند ولی معنای آن را در خود حمل می‌کند، چنانکه لفظ «رقبه» بیانگر مطلق این لفظ است و بیان نمی‌کند که رقبه مؤمنه است یا غیر مؤمنه، اما از نظر لفظی گنجایش آن را دارد. بنابراین درست نیست که مراد حدیث افتراق مطلق باشد بگونه‌ای



که تمامی اشکال اختلاف را در بر داشته باشد چرا که در این صورت اختلاف در مسائل فروع نیز شامل این لفظ خواهد شد و این [برداشت] به اجماع باطل است، چرا که از دوران صحابه - رضی الله عنهم - تا کنون در مسائل اجتهادی اختلاف وجود داشته است و اولین اختلاف در زمان خلفای راشدین و هدایتگر رخ داد سپس در زمان دیگر صحابه و تابعین ادامه یافت و کسی این نوع اختلاف را ناپسند ندانست و نسل‌های بعدی در روا بودن اختلاف - در فروع - به صحابه اقتدا نمودند پس چگونه ممکن است اختلاف در مذاهب [فقهی] از مطلق حدیث برداشت شود؟ بلکه منظور افتراق مقید است اگر چه در حدیث نصی بر آن وجود نداشته باشد چرا که در آیات قرآن الفاظی وجود دارد که بیانگر این امر است. الله متعال می‌فرماید:

{ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۳۱) مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا } [روم: ۳۱ - ۳۱]

«و از مشرکان مباشید: (۳۱) از کسانی که دین خود را قطعه قطعه کردند و فرقه فرقه شدند».

و سخن الله متعال:

{ إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ } [انعام: ۱۵۹]

«کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و فرقه فرقه شدند، تو هیچ گونه مسؤول ایشان نیستی».

و آیات مشابه که بیانگر تفرقه‌ای است که در اثر آن فرقه فرقه شدند، یعنی گروه‌هایی گشتند که برخی از برخی دیگر جدا شده و در میان آنها الفت و همکاری و پشتیبانی

وجود ندارد بلکه خلاف آن درست است. اسلام یکی است و فرمانش هم یکی است در نتیجه اقتضا می‌کند که حکم آن سبب همبستگی کامل شود نه اختلاف»<sup>۱</sup>.

پس این امور به صورت یکجا یا جدای از هم بیانگر این می‌باشند که حدیث افتراق شامل هر نوع اختلافی در دین نمی‌شود و مقصود از آن عدم پایبندی به احکام آن یا اشتباه رفتاری نیست بلکه مراد اختلاف ویژه است که ویژگی‌های مشخصی دارد.

باید بخش‌ها و جمله‌های حدیث را بر این اساس فهمید، پس سخن پیامبر - صلی الله علیه وسلم - «آنچه من و اصحابم بر آن می‌باشیم» باید بنابر مقتضا و موضوع حدیث فهمیده شود که معنایش چنین است: [افراد نجات یافته] در زمینه‌ی اختلافی که به حدیث مربوط می‌شود آن راهی که پیامبر و اصحابش بر آن بوده‌اند را می‌پیمایند؛ یعنی در اختلافی که به اصول دین و مسائل اجماعی بنا شده بر خاستگاه‌های منهجی مربوط می‌شود، راهشان همان راه پیامبر و اصحاب است.

اگر روش شخص در مسائل اجماعی و اصول دین - دلیل‌ها و مسائل علمی و عملی - همانند روش پیامبر - صلی الله علیه وسلم - باشد پس او نجات خواهد یافت.

منظور حدیث بیان هر آنچه به دین مربوط می‌شود و ممکن است که در آن اختلاف یا اشتباه رخ دهد نیست بنابراین شامل اختلاف در فروع دین و اشتباه رفتاری و کوتاهی در انجام واجبات دینی و تکمیل‌کننده‌های آن نمی‌شود.

---

۱ - الاعتصام (۳/۱۲۵).

این حدیث همچنین از تمامی اسبابی که انسان را از آتش نجات می‌دهد سخن نمی‌گوید بلکه در مورد یکی از انواع آنها که همان پیروی از روش پیامبر - صلی الله علیه و سلم - و اصحابش در مسائل اجماعی و اصول دین - ادله و مسائل - است، سخن می‌گوید و این سبب نیز مانند دیگر اسباب باید همراه با شروط لازم بوده و موانعش منتفی شود.

این حدیث همچنین درباره‌ی حکم بر تک تک اشخاصی که در فرقه‌ها و گروه‌های منحرف هستند سخن نمی‌گوید و به قضاوت درباره‌ی اشخاص معین مربوط نمی‌شود بلکه حکم کلی گروه‌ها را بیان می‌کند و از نصوصی است که درباره‌ی صفت‌های کلی حکم می‌کند مانند نصوصی که به صورت کلی درباره‌ی حکم زنا و مشروب‌خواری آمده است و این نصوص نزد اهل سنت و جماعت در صورت فراهم بودن شروط و نبودن موانع قابل اجرا می‌باشند.

بنابراین درست نیست که در مورد شخصی معین از این گروه‌ها گواهی جهنمی بودن داد و در توضیح این معنی شیخ الاسلام ابن تیمیه - رحمه الله - می‌گوید: «سخن رسول الله - صلی الله علیه و سلم - که فرموده: هفتاد و یک [گروه] در آتش و یکی از آنها در بهشت است» بزرگ‌تر و سنگین‌تر از این سخن الله متعال نیست که فرموده:

{إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا}

[نساء: ۱۰]

«بی‌گمان، کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند جز آتشی در شکم‌های خود فرو نمی‌برند، و به زودی در آتشی افروخته وارد خواهند شد».

و این سخن الله متعال:

{ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا } [نساء: ۳۰]

«و هر که به تجاوز و ستم چنین کند، زودا که او را به آتش دوزخ در آوریم، و این بر خدا آسان است».

و نصوص دیگری وجود دارد که اگر شخص عملی را انجام دهد وارد آتش می‌شود و با این وجود ما در مورد شخص مشخص گواهی جهنمی بودن نمی‌دهیم زیرا ممکن است که توبه کرده یا اینکه نیکی‌هایی داشته باشد که بدی‌هایش را از بین می‌برد یا اینکه الله متعال مصیبت‌ها یا چیزهای دیگر را کفاره‌ی گناهانش قرار می‌دهد.<sup>۱</sup>

بنابراین سخن پیامبر - صلی الله علیه وسلم - که فرموده «آنچه من و اصحابم بر آن هستیم» منظور از آن تنها مسلمان بودن نیست چرا که اگر چنین بود تمامی گروه‌ها نجات یافته بودند زیرا هر یک از گروه‌های مذکور در حدیث قدری از اسلام را با خود دارند - مقداری از آنچه پیامبر - صلی الله علیه وسلم - و اصحابش - رضی الله عنهم - بر آن بوده‌اند - این در حالی است که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرموده که تنها یکی از این گروه‌ها با روش پیامبر - صلی الله علیه وسلم - و اصحابش مطابقت دارند.

همچنین اگر منظور از این سخن پیامبر - صلی الله علیه وسلم - : «آنچه من و اصحابم بر آن هستیم» اسلام به صورت مطلق باشد، تمامی گروه‌ها هلاک می‌شوند زیرا در هر یک از گروه‌های مذکور افرادی هستند که در واجبی از واجبات اسلام کوتاهی کرده یا

---

۱ - منهاج السنة النبویة (۵/۲۵۰).

مرتکب حرامی از حرام‌ها می‌شوند، و این در حالی که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - بیان نموده که گروهی نجات خواهند یافت!

این نشان می‌دهد که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - مرادش از این سخن «آنچه من و اصحابم بر آن می‌باشیم» معنایی مخصوص است که آن: یکی بودن با پیامبر - صلی الله علیه وسلم - و اصحابش در مسائل اجماعی و اصول دین - از نظر ادله و مسائل علمی و عملی - می‌باشد.

پس هر کسی که این حدیث را صحیح دانسته یا فرض را بر صحت حدیث می‌گذارد، باید این حدیث را بر اساس معنایی که ذکر شد حمل کند و گرنه دچار تناقض شده یا اینکه معنایی برای آن نمی‌یابد.

نگاه کردن به حدیث افتراق از این منظر چیزی است که در میان گروه‌های امت کاملاً مشهور بوده بلکه یکی از آشکارترین اموری است که علمای گروه‌های مختلف در باره‌ی آن سخن گفته‌اند. پس مربوط دانستن حدیث افتراق به انحرافات در اصول دین - از نظر دلیل‌ها و مسائل علمی و عملی - به گروه یا عالمی خاص ارتباط ندارد، بلکه چیزی است که میان تمامی گروه‌ها رواج داشته و تعداد بسیار زیادی از علما در گذر زمان و قرن‌ها آن را تأیید کرده‌اند، تا جایی که می‌توان گفت: در تمامی گروه‌های مختلفی که در تاریخ امت وجود دارد مورد اجماع و اتفاق نظر بوده است.

هنگامی که به سراغ علمای حدیث و روایات برویم - که اکثریت آنها از علمای اهل سنت و جماعت بوده‌اند - نمی‌بینیم که آنها با حدیث به عنوان نوعی از اختلافات یا انحرافات

رفتاری برخورد کرده باشند بلکه این حدیث را مربوط به اختلاف مخصوص دانسته‌اند.

عبدالرزاق صنعانی حدیث افتراق را در باب «روایتی که درباره‌ی حروریه» آورده و ابوداود در موضوع «السنة» از کتابش سنن آورده و موضوع «سنة» به اصول عقاید مربوط است و ابن ابی عاصم این حدیث را در کتابش به نام «سنة» آورده که این کتاب در شرح عقاید اهل حق نوشته شده است و ابن حبان عنوان باب را «ذكر الإخبار عن فرق البدع وأهلها في هذه الأمة» قرار داده و محمد بن نصر المروزی نیز حدیث افتراق را در کتاب «السنة» روایت کرده است که هدف او از این کتاب شرح عقاید اهل حق بوده است. امام آجری نیز این حدیث را در کتاب «الشريعة» و ابن بطه در کتاب «الإبانة عن شريعة الفرقة الناجية ومجانبة الفرق المذمومة» و امام لالكائی در کتاب «شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة» و ابن ابی زمنین در کتاب «أصول السنة» و در «باب النهي عن مجالسة أهل الأهواء» آورده و ابو عمرو دانی در کتاب «السنن والواردة في الفتن» در باب «ما جاء في ظهور البدع والأهواء والمضلة وإحيائها وإماتة السنة» و بیهقی در کتابش «الاعتقاد» و باب «الاعتصام بالسنة واجتناب البدعة» آورده است.

علمای دیگر فرقه‌ها نیز، با این حدیث به عنوان حدیثی در مورد اختلاف در اصول دین و تقسیم شدن به فرقه‌ها و دین‌های مختلف برخورد کرده‌اند از جمله‌ای این علما: عبدالقاهر بغدادی و رازی و قرافی و ابن تیمیه و ابن قیم و ابن کثیر و شاطبی و دیگران می‌باشند.

پس به این نتیجه می‌رسیم که حدیث افتراق به اختلافی ویژه مربوط است که آن اختلاف در مورد قضایای اجماعی یا در اصلی از اصول دین – از نظر ادله و مسائل

علمی و عملی - می‌باشد و ناشی از انحراف منهجی است و برخواسته از اصول و خاستگاه‌هایی است که سبب تفرقه و گروه‌گروه شدن می‌شود.

## نقد برداشت‌های نادرست از حدیث افتراق

حدیث افتراق از جمله احادیثی است که پژوهش‌گران بیشترین اشتباه را در فهم، تعیین مراد و بیان جایگاه آن در بین نصوص شرعی دیگر مرتکب شده‌اند، در نتیجه‌ی تعدد برداشت‌ها، موضع‌گیری‌ها نیز متفاوت گشته است که پژوهشی مستقل را در این زمینه می‌طلبد.

در این چند خط به این برداشت‌های نادرست درباره‌ی حدیث پرداخته و آن‌ها را به صورتی مختصر مورد نقد قرار می‌دهیم که دیدگاه منهجی در مورد حدیث آشکار شود.

**برداشت اول:** حدیث افتراق می‌گوید که بیشتر امت هلاک شده و وارد آتش جهنم می‌شوند و این حکم با نصوص دیگر که می‌گویند امت محمد مورد مرحمت قرار می‌گیرند و اینکه بیشتر آنها اهل بهشتند، در تضاد است.

تعدادی از علما به خاطر همین برداشت، حدیث افتراق را ضعیف دانسته و حکم بر عدم صحت آن صادر کرده‌اند و برخی دیگر گفته‌اند که منظور از امت در این حدیث امت دعوت است نه امت اجابت.

این فهم نادرست است، به دو دلیل:<sup>۱</sup>

**دلیل اول:** تهدید به هلاکت و آتش جهنم همان حکمی را دارد که دیگر نصوص تهدید کننده دارند؛ و معلوم است که نصوص وعید در مورد افراد مشخص صدق پیدا نمی‌کنند مگر اینکه شروط آن حاصل شده و موانع آن وجود نداشته باشد، یعنی هر کسی کاری را انجام دهد که مجازات آن جهنم یا عذاب‌های دیگری است، الزاما این مجازات در مورد او اجرا نخواهد شد بلکه ممکن است شخص به خاطر وجود مانع یا نبودن شروط، مجازات نشود.

حتی اگر بگوییم که تهدید موجود در حدیث اجرا خواهد شد به این معنی نیست که به صورتی دایمی باشد، و چه بسا حکم آن مانند حکم اهل کبائر باشد، به این صورت که وارد آتش جهنم می‌شوند و بعد از پاک شدن از آن خارج می‌شوند بنابراین نمی‌توان گفت که اکثر امت اسلام هلاک گشته یا در آتش جاودان می‌مانند.

**دلیل دوم:** حدیث تعداد افراد را مشخص ننموده بلکه تعداد گروه‌ها را تعیین کرده است، و واضح است که زیاد بودن تعداد گروه‌ها مستلزم زیاد بودن تعداد افراد نیست چه بسا که گروهی از مردم به فرقه‌های زیادی تقسیم شوند و فرقه‌ای از آنها تعدادش از دیگر فرقه‌ها بیشتر باشد.

---

۱ - نگاه کنید به بحث‌های دیگری که درباره‌ی این حدیث شده است: حدیث افتراق الأمة إلی نیف وسبعین، الصنعانی (۷۷-۵۳).



بنابراین زیاد بودن گروه‌های هلاک شونده مستلزم این نیست که بیشتر افراد امت هلاک شوند و حدیث برای خبر دادن از گروه‌ها آمده نه برای خبر دادن در مورد افراد. و آنچه این معنی را تأیید می‌کند این است که در روایات مختلف این حدیث بیان شده که گروه نجات یافته همان جماعت یا اکثریت می‌باشند و این نشان می‌دهد که حدیث تنها تعداد فرقه‌ها را نشان می‌دهد نه تعداد افراد.

**برداشت دوم:** این حدیث منجر به تنفر از اسلام و بسته شدن درهای ورود به آن می‌شود؛ زیرا این احساس را القا می‌کند که اختلافات و درگیری‌های میان امت اسلامی از دیگر ادیان و امت‌ها بیشتر است و اینکه در مورد بیشتر افرادی که مسلمان می‌شود حکم بر ورود به آتش جهنم شده است.

این فهم نیز مانند برداشت قبلی نادرست می‌باشد، زیرا بنای افتراق را بر تعداد افراد گذاشته نه تعداد فرقه‌ها و همچنین بنا را بر این گذاشته که تهدید موجود در حدیث حتما شامل تمامی افرادی که در این گروه‌ها قرار دارند، می‌شود، بدون اینکه مهیا بودن شروط و نبودن موانع را در نظر بگیرد و اینکه این مجازات بصورت جاودانه است، در حالی که تمامی این برداشتها نادرست بوده و مراد حدیث نیستند؛ بنابراین نمی‌توان گفت که این حدیث منجر به تنفر از اسلام می‌شود.

**برداشت سوم:** برخی از معاصرین گفته‌اند که حدیث افتراق برای مدح و ستایش آمده است که کثرت و فراوانی را می‌رساند و بر این اساس فرقه‌هایی که در میان امت مسلمان بوجود می‌آید از یهود و نصاری بیشتر است؛ بنابراین حدیث تنها این را می‌رساند که امت اسلام از امت یهود و نصاری تعدادشان بیشتر است.

یکی از افرادی که چنین برداشتی دارد در جای دیگری می‌گوید که در حدیث نه مدحی وجود دارد و نه نکوهشی بلکه این حدیث می‌خواهد خبر از فراوانی اختلاف بدهد نه چیز بیشتری. وی با این پیش‌زمینه‌ی ذهنی که روایت «همه در آتشند جز یک گروه» ضعیف و ساختگی است چنین برداشتی کرده است.

برخی دیگر که چنین برداشتی از حدیث دارند گفته‌اند که حدیث پایه‌گذار تعدد افکار در اسلام است و بیانگر مشروعیت تعدد مذاهب و اندیشه‌های عقیدتی و غیره می‌باشد. در واقع حدیث افتراق نه بیانگر مدح و ثنا بوده و نه فقط از آینده خبر می‌دهد بلکه بیانگر نکوهش تفرقه و اختلاف در دین و هشدار نسبت به آن است. حتی اگر بپذیریم که تمامی روایات این حدیث که از تفرقه نهی می‌کند، ضعیف‌اند، اما این حدیث از نظر ترکیب و مفاهیم با دیگر نصوصی که از تفرقه و اختلاف باز می‌دارند تفاوتی ندارد.

تقریباً هیچ نصی وجود ندارد که اختلاف امت‌های گذشته را ذکر کند مگر اینکه در سیاق نکوهش آمده و به امت اسلام هشدار می‌دهد. همانگونه که الله متعال می‌فرماید:

{وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ} [آل عمران: ۱۰۵]

«و چون کسانی مباشید که پس از آنکه دلایل آشکار برایشان آمد، پراکنده شدند و با هم اختلاف پیدا کردند، و برای آنان عذابی سهمگین است.»

و این سخن الله متعال که می‌فرماید:

{إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ} [انعام: ١٥٩]

«کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و فرقه فرقه شدند، تو هیچ گونه مسؤول ایشان نیستی، کارشان فقط با الله است. آنگاه به آنچه انجام می‌دادند آگاهشان خواهد کرد»  
و این سخن الله متعال:

{وَأَتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعْثًا بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَفْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ} [جاثیه: ١٧]

«و دلایل روشنی در امر [دین] به آنان عطا کردیم، و جز بعد از آنکه علم برایشان [حاصل] آمد، [آن هم] از روی حسادت و رقابت میان خودشان، دستخوش اختلاف نشدند. قطعاً پروردگارت روز قیامت میانشان در باره آنچه در آن اختلاف می‌کردند، داوری خواهد کرد».

و این سخن پیامبر - صلی الله علیه وسلم - که فرمود: «إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِاخْتِلَافِهِمْ فِي الْكِتَابِ»<sup>۱</sup> یعنی: همانا پیشینیان شما به خاطر اختلاف در کتاب [آسمانی‌شان] هلاک شدند.

و همچنین فرموده است: «نَحْنُ الْآخِرُونَ الْأَوَّلُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَنَحْنُ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ بِيَدِ أَنْهَمُ أَوْتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِنَا وَأُوتِينَاهُ مِنْ بَعْدِهِمْ فَاخْتَلَفُوا فَهَدَانَا اللَّهُ لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ

---

۱ - صحیح مسلم (۲۶۶۶).

مِنْ الْحَقِّ»<sup>۱</sup> یعنی: ما [از نظر ترتیب بین امت‌ها] آخرین هستیم و در قیامت اولین هستیم و ما اولین امتی هستیم که وارد بهشت می‌شود در حالی که به آنها پیش از ما کتاب داده شد و به ما پس از آنها کتاب داده شد اما آنها اختلاف نمودند و الله در مورد آنچه آنان اختلاف کردند ما را به حقیقت هدایت نمود.

این نصوص و غیره نشان می‌دهد که اهل کتاب در اختلاف و تفرقه‌ای نکوهیده افتادند که بر امت اسلام واجب است از آن پرهیز و دوری کند و باید تمامی نصوصی که در این زمینه آمده را بنا بر همین معنای مستقر در نصوص، فهمید و جز با دلیلی آشکار از آن خارج نشد و حدیث افتراق نیز بنا بر همین اصل بیانگر هشدار و نکوهش است و درست نیست که جز با دلیل معنای آن را از این اصل خارج نمود.

از سویی دیگر نمی‌توان نصی را یافت که امت اسلامی را به خاطر تفرقه و اختلاف فراوان ستایش کرده باشد زیرا این روش به هیچ وجه در نصوص شرعی معمول نمی‌باشد بلکه نصوص فراوانی به اتحاد و پایبندی به جماعت فرمان داده و از تفرقه و گروه گروه شدن نهی می‌کند و این معنی، در نصوص، متواتر و مستقر است بنابراین باید نصوصی که در مورد تفرقه و اختلاف آمده را بر اساس مقتضای آن فهمید و حدیث افتراق باید اینگونه فهمیده شود که برای هشدار و نهی از وقوع در تفرقه آمده است و درست نیست حدیث را از این اصل خارج کرد جز با دلیلی روشن و آشکار.

---

۱ - صحیح بخاری (۸۷۶).

برای آشکار شدن این معنی گفتار علما و برداشت آنها از این حدیث را بررسی نمودم و برایم آشکار شد که آنها این حدیث را از جمله نصوصی دانسته‌اند که از تفرقه و اختلاف برحذر می‌دارد و قول هیچ عالمی را نیافتم که این حدیث را دلیلی بر مدح و ستایش امت دانسته باشد یا اینکه بگوید این حدیث تنها از اتفاقی تاریخی خبر می‌دهد.

بعد از اینکه ثابت شد این حدیث از جمله نصوصی است که درباره‌ی اختلاف و فرقه فرقه شدن در دین هشدار داده و از تفرقه نهی می‌کند، سخن کسانی که این حدیث را دلیلی بر روا بودن تعدد در عقیده‌ی اسلامی می‌دانند باطل می‌شود زیرا نمی‌توان این حدیث به عنوان دلیلی برای این تفکر مطرح کرد مگر اینکه بگوییم حدیث در سیاق مدح و ستایش آمده که اینگونه نیست.

**برداشت چهارم:** حدیث افتراق سبب بوجود آمدن تفرقه و چند دستگی میان گروه‌های امت شده است و شکاف بی‌پایانی در میان امت بوجود آورد؛ زیرا علمای فرق و ادیان با این دیده به این حدیث نگریستند که خبری از سوی راستگوی امین - صلی الله علیه وسلم - است که می‌گوید این افتراق حتما رخ خواهد داد و از آنجایی که تصدیق رسول الله - صلی الله علیه وسلم - در تمامی خبرهایی که به ما داده است بر ما واجب است نتیجه گرفته‌اند که تفرقه و اختلاف و درگیری تقدیری حتمی است که نمی‌توان جلوی آن را گرفت و ما جز تسلیم شدن در برابر آن چاره‌ای نداریم و باید در مورد اینکه گروه نجات‌یافته و گروه هلاک شونده کدام است نزاع کنیم.

ما نیز این را انکار نمی‌کنیم که برخی از گروه‌ها و تعدادی از افراد با حدیث افتراق برخورد اشتباهی داشته‌اند و چه بسا برخی از آنها این حدیث را دلیلی برای موضع‌گیری‌های نادرستشان در مورد پدیده‌ی افتراق قرار داده‌اند ولی با این وجود

گفتن این سخن که این حدیث سبب ایجاد تفرقه و تبدیل امت به گروه‌ها و احزاب شده است صحیح نیست چرا که مقتضای این برداشت چنین است که اکثر کسانی که دچار اختلاف شده‌اند، از این حدیث آگاهی داشته و اشتیاق و تلاششان برای اختلاف به خاطر این بوده که می‌خواستند معنای این حدیث را محقق سازند.

این برداشت هیچ دلیلی نداشته و واقعیت هم آن را تأیید نمی‌کند زیرا خوارج که اولین گروه جدا شده از امت بودند نه خودشان و نه شخص دیگری از آنان نقل نکرده که آنها به این حدیث استناد کرده باشد و دیگر گروه‌ها و فرقه‌هایی که در گذشته‌ی تاریخ اسلامی بوده‌اند نیز همین وضعیت را داشته‌اند.

از سویی دیگر بسیاری از فرقه‌ها و احزاب که در امت ظهور کرده‌اند پیش از آمدن علمای فرق و ادیان بوده‌اند چرا که برخی از فرقه‌ها در اواخر عصر صحابه - رضی الله عنهم - و برخی نیز در عصر تابعین - رحمهم الله - ظهور کردند و آن هنگام علمای عرصه‌ی فرق و ادیان حضور نداشته و حتی تدوین آغاز نشده بود.

همچنین تمامی علمای اسلام حدیث افتراق را اینگونه فهمیده‌اند که برای هشدار نسبت به تفرقه و اختلاف در دین آمده و به پایبندی نسبت به روش پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرا می‌خواند و هیچ کس آن را خبر از تقدیری ندانسته که حتماً باید تسلیم آن شد و اینکه اسبابی که موجب ترک تفرقه و حزب‌گرایی می‌شود را رها کرد.

از سویی دیگر چنین برداشتی مستلزم این سخن است که: خبر دادن پیامبر - صلی الله علیه وسلم - از آینده منجر به آسیب دیدن امت می‌شود؛ چرا که اگر از خوبی خبر دهد سبب می‌شود امت دست از تلاش بکشد و اگر از بدی‌ها خبر دهد سبب می‌شود که

گروهی از امت تسلیم این بدی‌ها شود و در برابر آن سرفرود آورد چرا که آن را تقدیری می‌داند که حتما رخ خواهد داد.

بلکه چنین برداشت‌هایی مستلزم آن است که گفته شود: نصوص شرعی که در نکوهش دنیا و پرهیز از غافل شدن از آخرت به خاطر مشغولیت به دنیا آمده، علت انحراف گروه‌های صوفی و دیگر گروه‌هایی است که در رفتار با دنیا دچار اشتباه شده‌اند، و بنابراین باید این نصوص را انکار نمود.

اما در نصوص شرعی تنها حدیث افتراق ذکر نشده است بلکه نصوص دیگری نیز وجود دارند که به اتحاد فراخوانده و از تفرقه و چنددستگی نهی می‌کنند چرا که شریعت اسلام از نظر نصوص و مقاصد آن سلسله‌ای کامل است و نباید تنها یک نص را مورد توجه قرار داد به‌گونه‌ای که گویی در این موضوع تنها همین یک نص وجود دارد.

آنچه نصوص شرعی به ما می‌آموزند این است که باید میان جنبه‌ی تقدیری و جنبه‌ی شرعی تفاوت قائل شد زیرا اگر الله - متعال - مقدر نموده که در میان امت اسلامی اختلاف به وجود خواهد آمد اما از سوی دیگر از مسلمانان خواسته است که برای اتحاد و الفت تلاش نموده و از تفرقه و جدایی پرهیز کنند.

**برداشت پنجم:** منظور حدیث از افتراق، تفرقه در تمامی چیزهایی است که به دین مربوط می‌شود و تمامی اصول و فروع عقیده و اصول و فروع قوانین عملی اسلام، موضوعات اخلاقی و معاملات را در بر می‌گیرد، و باید در تمامی این موضوعات پایبند به روش پیامبر - صلی الله علیه وسلم - و اصحاب - رضی الله عنهم - بود و تنها

گروهی نجات می‌یابد در که در تمامی این موارد به روش پیامبر - صلی الله علیه وسلم - و اصحابش پایبند باشد و هر کس در بخشی از این امور کوتاهی کند از جمله‌ی گروه نجات‌یافته نیست.

صاحبان این فهم به عموم سخن پیامبر - صلی الله علیه وسلم - که فرموده: «ما أنا علیه وأصحابی» - آنچه من و اصحابم بر آن می‌باشیم - ، استدلال کرده‌اند زیرا این لفظ به صورت عام آمده و تمامی دین را در بر می‌گیرد و دلیلی برای اختصاص دادن آن به عقاید یا چیزهای دیگر وجود ندارد.

این برداشت از حدیث افتراق نادرست است و در ابتدای مقاله اشتباه بودن آن ثابت شد و در این جا دو مورد را بیان خواهم کرد که نادرستی این برداشت را آشکار می‌سازند:

**اول:** ما این را انکار نمی‌کنیم که بر تمامی مسلمانان - فرد یا گروه - لازم است که به تمامی واجبات پایبند بوده و همه‌ی حرام‌هایی که در نصوص شرعی آمده را رها کنند اما در اینجا ما درباره‌ی چیز دیگری بحث می‌کنیم که آن تعیین مقصود حدیث افتراق است.

و پیش از این بیان شد که حدیث افتراق به هر نوع اختلاف یا هر شکلی از انحراف مربوط نمی‌شود بلکه در مورد اختلافی ویژه است که دارای طبیعت و ماهیتی مشخص است و ترکیب حدیث بر معنای مشخصی دلالت می‌کند و باید بخش‌ها و جمله‌های حدیث را بر اساس ترکیبی که دارد و دلالت‌های این ترکیب فهمید.

**نتیجه‌گیری حاصل از حدیث افتراق چنین است:** حدیث از امری غیبی خبر می‌دهد که در امت اتفاق خواهد افتاد و پیامبر - صلی الله علیه وسلم - از طبیعت این امر



خبر داده که همان انحراف در مسائل اجماعی دین است و بر اصولی کلی بنا شده که منجر به ایجاد تفرقه و حزب‌گرایی می‌شود و امتش را به پیمودن روشی درست رهنمود ساخته که نجات از آتش جهنم را به ارمغان می‌آورد.

بنابراین حدیث درباره‌ی انحراف از دین به شکل مطلق سخن نمی‌گوید و بیانگر تنها راه نجات از آتش نیست بلکه از انحرافی ویژه و راهی از راه‌های نجات سخن می‌گوید.

**دوم:** این حدیث به صراحت می‌گوید که گروهی هستند که در آینده و هنگام وقوع تفرقه نجات خواهند یافت و آن روشی که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - و اصحابش بر آن بوده‌اند را عملی می‌سازند، پس اگر برداشت از این حدیث چنین باشد که به تمامی انحرافات مربوط است امکان اینکه چنین گروهی بیاید وجود نخواهد داشت زیرا هر گروهی یا با ترک واجب و یا با انجام حرام حتماً دچار عملی خواهد شد که مستوجب عذاب است و اگر چنین باشد این حدیث یا متناقض و یا بی‌معنی خواهد شد.

**برداشت ششم:** برخی از عرب‌های نوگرا در خلال نقد حدیث افتراق گفته‌اند که این حدیث به صورتی صریح می‌گوید که رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - از رخدادهای سیاسی و فکری که در آینده اتفاق می‌افتد با خبر بوده و اختلافی که در امت اتفاق خواهد افتاد را با یهود مقایسه می‌کند... این در حالی است که پذیرش چنین چیزی در مورد پیامبر با آنچه قرآن درباره‌ی وی گفته در تناقض است زیرا قرآن می‌گوید که او با وجود اینکه پیامبر است از غیب آگاهی ندارد هرچند آن چیز مهم باشد یا به هر صورتی که می‌خواهد باشد و آنچه در آیه ۱۸۸ سوره‌ی اعراف آمده به عنوان گواه برای ما کافی است آنجا که می‌فرماید:

{قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْنَزْتُ مِنْ  
الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ}

«بگو: جز آنچه الله بخواهد، برای خودم اختیار سود و زیانی ندارم، و اگر غیب  
می‌دانستم قطعاً خیر بیشتری می‌اندوختم و هرگز به من آسیبی نمی‌رسید. من جز  
بیم‌دهنده و بشارتگر برای گروهی که ایمان می‌آورند، نیستم».

این برداشت یکی از عجیب و غریب‌ترین برداشتهاست و شایستگی بازگو کردن را  
ندارد مگر برای اینکه حجم عمیق انحراف منهجی که بسیار از نوگرایان عرب از آن  
رنج می‌برند آشکار شود چرا که آنها بیش از همه از نصوص شرعی ناآگاه بوده و از  
فهم درست آن فاصله دارند و اگر نصوص را در کنار هم قرار می‌دادند می‌فهمیدند که  
پیامبر - صلی الله علیه وسلم - از طریق الله متعال از برخی از امور غیبی آگاهی می‌یابد  
چنانکه الله متعال فرموده است:

{عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا} (۲۶) إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ  
يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا} [جن: ۲۶ - ۲۷]

«دانای نهان است، و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند، جز پیامبری را که از او خشنود  
باشد، که [در این صورت] برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی بر خواهد  
گماشت».

و پیامبر - صلی الله علیه وسلم - از طریق قرآن و سنت، امور غیبی فراوانی را بیان  
نموده است و همانگونه که خبر داده اتفاق افتاده است و این امر به هیچ وجه با قرآن  
در تضاد نیست بلکه دلیلی قوی بر راستی و ثبوت قرآن است.

نظر درست در زمینه‌ی اصول دین و مسائل اجماعی تعدد پذیر نمی‌باشد به صورتی که در بین گروه‌های مختلف پراکنده شود:

هنگامی که ثابت شود منظور از افتراق، نوعی خاص از افتراق است و اینکه حدیث در سیاق نکوهش و هشدار نسبت به این نوع تفرقه آمده است، این را نیز می‌رساند که رسیدن به روش درستی که همان روش پیامبر - صلی الله علیه وسلم - است تنها شامل یک گروه می‌شود.

زیرا چنانکه گذشت حدیث نگفته که نجات یافتن تنها با رسیدن به راه درست به دست می‌آید بلکه دو حکم متلازم را بیان نموده است:

اول: نجات مستلزم پیروی از روشی است که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - و اصحابش - رضی الله عنهم - بر آن بوده‌اند.

دوم: گروهی از امت وجود دارند که این روش را به درستی در پیش می‌گیرند.

بنابراین حدیث افتراق بیان می‌کند که نظر درست در زمینه‌ی اصول دین و مسائل اجماعی تعدد پذیر نمی‌باشد، به شکلی که در گروه‌های مختلف پراکنده شود. و تنها یکی از گروه‌های امت در زمینه‌ی اصول دین راه درست را می‌پیماید و از راه حق خارج نمی‌شود.

یکی از چیزهایی که این معنی را بهتر آشکار می‌کند این است که حدیث به گروه‌هایی که از اسلام خارج شده‌اند مربوط نیست، بلکه در مورد گروه‌هایی است که در دایره‌ی اسلام قرار دارند. بنابراین قول صحیح این است که حدیث افتراق به امتِ اجابتِ مربوط می‌شود، نه امتِ دعوت، و این یعنی گروه‌هایی که در پدیده‌ی افتراق وارد می‌شود

مقداری از روش پیامبر - صلی الله علیه وسلم - و اصحابش را در پیش گرفته‌اند چرا که در غیر اینصورت کافر بوده و از دایره‌ی اسلام خارج می‌شدند. با این وجود پیامبر - صلی الله علیه وسلم - حکم نموده که تنها یک گروه راه و روش او و یارانش را در پیش می‌گیرند.

بنابراین ترکیب حدیث به وضوح نشان می‌دهد که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - اینجا در مورد اسلام به صورت مطلق یا مطابقت با سنت و رسیدن به حق به به‌تنهایی سخن نمی‌گوید بلکه در مورد چیزی ویژه سخن گفته است.

اگر مراد از این سخن پیامبر - صلی الله علیه وسلم - که می‌فرماید: «ما أنا علیه وأصحابی» موافقت با حق باشد درست نیست که تنها یک گروه را دارای چنین وصفی دانست زیرا تمامی گروه‌ها در پاره‌ای از موارد موافق با حق عمل کرده‌اند.

بنابراین مفهوم حدیث این است که: گروه‌های مسلمانی که در برخی از موارد راه درست را می‌پیمایند یعنی راهی که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - و یارانش بر آن بوده‌اند، همه‌ی این گروه‌ها نجات نمی‌یابند بلکه نجات‌یافته گروهی است که در زمینه‌ی اجماع و اصول دین بر روش پیامبر - صلی الله علیه وسلم - و اصحابش باشند و در منهج و خاستگاه‌هایی که بر اعمال صحابه و موضع‌گیری‌هایشان تأثیر داشت، روش پیامبر - صلی الله علیه وسلم - و صحابه - رضی الله عنهم - را در پیش گرفته باشند.

بنابراین معنای درست حدیث افتراق به همخوانی با روش پیامبر - صلی الله علیه وسلم - و اصحابش - رضی الله عنهم - در زمینه‌ی اصول دین و مسائل واضح آن باز می‌گردد که از یک سو جنبه‌ی منهجی را شامل شده که خود در دلیل‌ها و خاستگاه‌ها نمودار

می‌شود، و از سوی دیگر مسائل را شامل می‌شود یعنی متضمن مسائل علمی و عملی است.

این معنی همان سنجشی است که تمامی گفته‌های وارد شده در مورد حدیث افتراق و معناهای کلی با آن سنجیده می‌شود.

پس اگر کسی بگوید که معتزله یا اشاعره یا دیگر گروه‌ها، اهل سنت بوده یا اهل حق می‌باشند در پاسخ به آنها گفته می‌شود: منظورت از این سخن چیست؟

اگر منظورت این است که آنها بخشی از اسلام یا بخشی از آنچه پیامبر - صلی الله علیه وسلم - در زمینه‌ی اصول دین و دیگر امور بر آن بوده را محقق ساخته‌اند، این معنی صحیح است ولی ربطی به حدیث افتراق ندارد زیرا حدیث افتراق به رسیدن به حق به صورت کلی مربوط نمی‌شود.

و اگر منظورت این است که آنها در مورد اصول دین و مسائل واضح از نظر دلیل روش پیامبر - صلی الله علیه وسلم - و اصحابش - رضی الله عنهم - را درپیش گرفته‌اند این سخن نادرست است و ادله خلاف این را ثابت می‌کند.

اگر کسی بگوید که معتزله و اشاعره و دیگران، سلفی هستند به او گفته می‌شود: منظورت از سلفیت چیست؟

اگر منظورت این است که به صورت کلی به حق رسیده‌اند و به صورت اجمالی [نه کامل] روش پیامبر - صلی الله علیه وسلم - و اصحابش - صلی الله علیه وسلم - را در پیش گرفته‌اند؛ این گفته درست است ولی هیچ ارتباطی به حدیث افتراق ندارد.

و اگر منظورت این است که آنها روش پیامبر - صلی الله علیه وسلم - و اصحابش را در زمینه‌ی اصول دین و دلایل و مسائل آن در پیش گرفته‌اند این گفته نادرست می‌باشد. تمامی کلی‌گویی‌ها و مطلق‌گرایی‌هایی که در مورد حدیث افتراق صورت می‌گیرد وضعیتش اینچنین است.

از آنجایی که حدیث افتراق به صورت قوی، معنای پیشین - یعنی گروهی هستند که در اصول دین راه درست را انتخاب کرده‌اند - را می‌رساند اما تنها دلیل بر این ادعا نیست چرا که دلیل‌های شرعی دیگری نیز هستند که معنای پیشین را تقویت کرده و بر آن تأکید می‌کنند، از جمله این دلیل‌ها:

۱- حدیث عائشه - رضی الله عنها - که روایت کرده است: تَلَا رَسُولُ اللَّهِ - صلی الله علیه وسلم - {هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ}، قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صلی الله علیه وسلم - : ” إِذَا رَأَيْتُمُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ، فَأُولَئِكَ الَّذِينَ سَمَّى اللَّهُ فَأَحْذَرُوهُمْ<sup>۱</sup>.

یعنی: رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - این آیه را تلاوت فرمود: {هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ...} «او است که کتاب (قرآن) را بر تو نازل کرده است. بخشی از آن، آیه‌های «مُحْكَمَات» است [و معانی مشخص و اهداف روشنی دارند و] آنها اصل

---

۱ - صحیح مسلم (۶۹۴۶).

و اساس این کتاب هستند، و بخشی از آن آیه‌های «مُتَشَابِهَات» است، [و معانی دقیقی دارند و احتمالات مختلفی در آنها می‌رود]. و اما کسانی که در دل‌هایشان کثری است [و گریز از حق، زوایای وجودشان را فرا گرفته است] برای فتنه‌انگیزی و تأویل [نادرست] به دنبال متشابهات می‌افتند. در حالی که تأویل [درست] آنها را جز الله و کسانی نمی‌دانند که راسخان [و ثابت‌قدمان] در دانش هستند. [این چنین وارستگان و فرزانه‌گانی] می‌گویند: ما به همه‌ی آنها ایمان داریم همه از سوی پروردگار ما است. و [این را] جز صاحبان عقل [سلیمی که از هوی و هوس فرمان نمی‌برند، نمی‌دانند و] متذکر نمی‌شوند». عائشه - رضی الله عنها - می‌گوید: رسول الله - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «هرگاه کسانی را مشاهده کردید که در پی آیات متشابه‌اند، بدانید که آنها همان کسانی‌اند که الله نامشان را برده، پس از آنها دوری کنید».

بنابراین پیامبر - صلی الله علیه وسلم - در این حدیث نسبت به پیروی از کسانی که در پی نصوص متشابه‌اند و نصوص محکم را رها می‌کنند هشدار داده است. کسی که در مسائل اجماعی و اصول دین با صحابه - رضی الله عنهم - مخالفت می‌کند به‌ناچار پیرو نصوص متشابه بوده و نصوص محکم را رها کرده است، چرا که نصوص چنین مسائلی از نظر دلیل و مقتضیات کاملاً واضح و آشکار است؛ و اگر فرض را بر این بگیریم که حق میان گروه‌های مختلف امت پراکنده گشته است و هیچ گروهی نیست که در اصول دین و تمامی مسائلی که صحابه در آن اجماع داشته‌اند پیرو صحابه - رضی الله عنهم - باشند، نتیجه این می‌شود که باید از تمامی گروه‌ها دوری کنیم زیرا همگی شامل نکوهشی می‌شوند که در آیه‌ی مذکور در سوره‌ی آل عمران آمده و پیامبر - صلی الله علیه وسلم - ما را از آن برحذر داشته و ترسانده است، اما در عین حال باید

در مواردی که راه درست را رفته‌اند از آنها پیروی کرده و روششان را پیش‌بگیریم و در نتیجه میان ترس و دوری کردن از آنها، و وجوب نزدیک شدن به آنان و برگرفتن حقی که دارند توافق ایجاد کنیم که این امر تناقضی آشکار بوده و سزاوار نصوص شرعی نیست.

در نتیجه حتما باید گروهی باشد که حق را در خود جمع کند، یعنی بر همان حقی باشد که صحابه - رضی الله عنهم - بر آن بوده‌اند و دارای صفات پسندیده‌ای باشد که نصوص شرعی به ما فرمان داده، بدان پایبند بوده و تمسک بجوییم.

۲- دلیل دیگری که ثابت می‌کند حق در یک گروه معین نمود می‌یابد، نصوصی است که به ماندن در جماعت فرمان می‌دهد و نصوص در این زمینه مشهور و متواتر است. این نصوص بیان می‌کنند جماعتی که حق در آن نمود می‌یابد - همان حقی که پیامبر و اصحابش بر آن بودند - باید همیشه موجود باشد چرا که امکان ندارد پیامبر - صلی الله علیه وسلم - به چیزی فرمان دهد که وجود خارجی ندارد و همچنین اقتضا می‌کند که حق به هیچ وجه از این جماعت رخت نمی‌بندد چرا که فرمان به ماندن در بین آنها به صورت مطلق و بدون قید آمده است.

## دلایل درستی مذهب سلف و مطابقت آن با روش صحابه رضی الله عنهم

پیروان مذهب اهل سنت و جماعت بر این باورند که آنچه پیشوایان سلف از دوران تابعین و بعد از آنها تصویب کرده‌اند از مسیر و طریقه‌ای که صحابه - رضی الله عنهم



– بر آن بوده‌اند خارج نشده و آنان در تمامی حقایقی که در دین الله متعال وجود دارد پیرو آنها بوده‌اند.

این به معنای آن نیست که گروه‌های دیگر، غیر از پیشوایان سلف به حق نرسیده‌اند، زیرا هر گروهی از گروه‌های مسلمان به بخشی از حقیقت – کم یا زیاد، بنا بر نزدیکی‌شان به منهج صحابه – دست یافته است بلکه منظور این است که: روش و برنامه‌ی پیشوایان سلف به صورت کلی از آن حقی که صحابه – رضی الله عنهم – در مسائل دین بر آن بوده‌اند خارج نیست.

علمای مذهب اهل سنت و جماعت این مفهوم را به صورت آشکار به اثبات رسانده‌اند. در توضیح این حقیقت شیخ الاسلام ابن تیمیه – رحمه الله – می‌گوید: «اهل حدیث حتی در یک کلمه نیز بر خلاف سخن پیامبر – صلی الله علیه وسلم – اجماع نکرده‌اند و هرگز حق از میان آنها خارج نمی‌شود و هر آنچه بر آن اجماع کرده‌اند همان چیزی است که رسول الله – صلی الله علیه وسلم – آورده است و هرکس در قوانین عملی دین با مذاهب آنان مخالفت نموده، مخالف سنت ثابت بوده است».<sup>۱</sup> و در جای دیگری می‌گوید: «اما ویژگی اهل حدیث و سنت و جماعت این است که در اصول و فروع پیرو قرآن و سنت ثابت پیامبرشان – صلی الله علیه وسلم – و روش اصحاب رسول الله – صلی الله علیه وسلم – می‌باشند، بر خلاف خوارج و معتزله و روافض و کسانی که در برخی از گفتار خویش موافق آنها بوده‌اند».<sup>۲</sup>

---

۱ – منهاج السنة النبویة (۵ / ۱۶۶).

۲ – پیشین (۴۰۶۳).

این حقیقت بر پایه‌ی دلایلی بنا شده که از نظر طبیعت و ضرورت‌ها، متعدد و متنوع می‌باشند.

اما باید تأکید نمود که حدیث افتراق از جمله دلایل درستی مذهب سلف نیست! چرا که این حدیث در نهایت تنها ثابت می‌کند که گروهی از گروه‌های امت برحق می‌باشند و نشان نمی‌دهد که این گروه همان پیشوایان سلف و پیروان آنها در منهج می‌باشند.

بنابراین چه حدیث افتراق وجود داشته باشد یا نه و چه بر صحت آن حکم شود یا نه، هیچ تأثیری بر اثبات درستی مذهب پیشوایان سلف و اینکه آنها پیروان راه صحابه - رضی الله عنهم - می‌باشند بر خلاف دیگر گروه‌های امت، نمی‌گذارد.

**می‌توان مهمترین دلایلی که درستی مذهب پیشوایان سلف و موافقت آنها با روش صحابه - رضی الله عنهم - را اثبات می‌کند در این موارد خلاصه نمود:**

**دلیل اول: وجود پیوند و انسجام علمی؛** زیرا پیشوایان سلف به صورت کلی از شاگردان صحابه - رضی الله عنهم - می‌باشند و ده‌ها سال شاگردی آنان را کرده‌اند و از آنها فرا گرفته و روش آنان را در زمینه‌ی علمی، نظری و عملی فهمیده‌اند. پس آنان بدون شک آگاه‌ترین اشخاص نسبت به روش صحابه - رضی الله عنهم - در دین و دنیا بوده‌اند و بیش از همه سزاوار رسیدن به حقیقتی می‌باشند که صحابه - رضی الله عنهم - در اختیار داشته‌اند.

پس از آنها نیز شاگردانشان آمدند که با اشتیاق فراوان به جستجوی سخنان صحابه - رضی الله عنهم - پرداخته و آنها را گردآوری و تصنیف نموده و صحیح و ناصحیح

آن را از هم جدا کردند و تا حد امکان از سخنان صحابه سیراب گشتند؛ و بدون شک آنها سزاوارترین افراد در رسیدن به روش صحابه و تابعین - رضی الله عنهم - بوده‌اند.

امام سمعانی - رحمه الله - در توضیح این معنی می‌گوید: «هر گروهی از گروه‌های اهل بدعت ادعا دارد که باور او همان چیزی است که رسول الله - صلی الله علیه وسلم - بر آن بوده است چرا که همه‌ی این گروه‌ها ادعا می‌کند پایبند به شریعت اسلام و شعائر آن بوده و باور دارند که آنچه محمد - صلی الله علیه وسلم - آورده، حق است اما راه، آنها را از هم جدا کرده و در دین نوآوری‌هایی کردند که الله و رسولش بدان اجازه نداده‌اند و هر گروهی ادعا می‌کند که او پایبند به شریعت اسلام است و به حقیقتی که رسول الله - صلی الله علیه وسلم - با خود آورده باور دارد و آن را مذهب خود قرار داده است اما الله - متعال - تنها چنین اراده نموده که حق و عقیده‌ی صحیح به همراه اهل حدیث و اثر باشد چرا که آنها دین و عقایدشان را نسل به نسل و قرن به قرن از تابعین گرفته‌اند و تابعین نیز از اصحاب رسول الله - صلی الله علیه وسلم - دریافت نموده و اصحاب نیز دین و عقایدشان را از رسول الله - صلی الله علیه وسلم - دریافت کرده‌اند و راهی برای شناخت دین مستقیم و راه استواری که رسول الله - صلی الله علیه وسلم - به سوی آن فراخوانده است وجود ندارد جز همان راهی که اصحاب حدیث پیموده‌اند»<sup>۱</sup>.

مفاهیمی که سمعانی و ابن تیمیه به آن اشاره نمودند مفاهیمی احساسی و اندرزگونه نیست بلکه معانی علمی است که از واقعیت سرچشمه گرفته است و معنایی است که

---

۱ - الانتصار لأصحاب الحدیث (۴۴).

وجود خارجی دارد، و نتیجه‌ی آن چنین است: هر کس بیشتر با چیزی سر و کار داشت بیش از دیگران نسبت به آن علم و آگاهی می‌یابد و بیشتر تحت تأثیر آن قرار گرفته و طبیعت و ضرورت‌هایش را درک می‌کند. رسول الله - صلی الله علیه وسلم - این معنای وجودی را در این سخنش بیان نموده آنجا که می‌فرماید: «من سکن البادية جفا»<sup>۱</sup> یعنی هرکس در بیابان ساکن شد خشن می‌شود. و مفهوم این حدیث چنین است که هر کس در بیابان ساکن شود طبیعت اهل بیابان را به خود می‌گیرد که مهمترین آنها خشکی و سنگدلی است.

همچنین کسانی که همنشین افرادی می‌شوند که صفات ناپسند دارند و بسیار با آنان اختلاط می‌کنند بیش از دیگران از آنها تأثیر گرفته و طبیعتشان را به خود می‌گیرند و برعکس کسانی که با افراد نیکوکار همنشین شوند و بسیار با آنها اختلاط کنند بیش از دیگران از آنها تأثیر پذیرفته و صفاتشان را کسب می‌کنند.

همچنین گفته شده: افرادی که بیشتر با صحابه - رضی الله عنهم - در تماس بوده و بیش از دیگران با آنها همنشینی کرده و گفتارشان را برگرفته‌اند و به احوالشان پرداخته‌اند، سزاوارترین افراد به دریافت حقیقتی می‌باشند که صحابه با خود داشته‌اند. ابن تیمیه - رحمه الله - با اشاره به این معنی گفته است: «همانگونه که در میان نسل‌ها، نسلی کامل‌تر از صحابه نبوده است در گروه‌هایی که بعد از آنها آمدند نیز گروهی کامل‌تر از پیروانشان نبوده است. هر گروهی بیش از دیگران پیرو حدیث و سنت و روایات صحابه باشد، کامل‌تر است و این گروه برای رسیدن به جماعت و

---

۱ - أبو داود و الترمذی و النسائی، وصححه الألبانی.

هدایت و چنگ زدن به ریسمان الهی شایسته تر بوده و از تفرقه و اختلاف و فتنه دورتر می‌باشد. و هر کس از آن (حدیث و سنت و روایات صحابه) دورتر باشد از رحمت دورتر و به فتنه بیشتر فرو رفته است.<sup>۱</sup>

و هیچ گروهی نیست که مانند اهل سنت و جماعت این معانی را در خود جای داده باشد بنابراین آنها بیش از دیگر گروه‌ها سزاوار رسیدن به حقی هستند که نزد صحابه بوده است و شایسته است انسان عاقل بر این اصل بماند مگر اینکه دلیلی آشکار خلاف آن ظاهر شود.

**دلیل دوم: منهج استدلالی آنها محکم و استوار است؛** زیرا منهج و برنامه‌ای که پیشوایان سلف بر آن تکیه دارند به صورت کلی از روش صحابه - رضی الله عنهم - خارج نیست و پیشوایان اهل سنت و جماعت هیچ اصلی کلی ندارند که با نصوص شرعی و آنچه از صحابه - رضی الله عنهم - آمده در تضاد باشد، اما دیگر گروه‌های مشهور در تاریخ اسلامی اینگونه نیستند و هر گروهی از آنها یک یا چند اصل کلی دارند که با نصوص شریعت و اقوال صحابه در تضاد است.

این منهج استدلال از قوی‌ترین چیزهایی است که پیشوایان اهل سنت را متمایز ساخته و آنها را برای رسیدن به حقی که نزد صحابه - رضی الله عنهم - وجود دارد، سزاوارتر نموده است.

---

۱ - منهاج السنة النبویه (۶ / ۳۶۸).

شیخ الإسلام ابن تیمیہ - رحمہ اللہ - در بیان این معنی می‌گوید: «از بزرگ‌ترین نعمت‌هایی که الله به آنها عطا نموده پایبندی به قرآن و سنت است. یکی از اصول مورد اتفاق میان صحابه و پیروان نیک آنها این بوده که از هیچ‌کس نمی‌پذیرفتند که با نظر یا سلیقه یا عقل یا قیاس یا یافته‌های درونی‌اش با قرآن مخالفت کند؛ چرا که آنها با دلیل‌های آشکار و قطعی و نشانه‌های روشن برایشان ثابت شده بود که پیامبر صلی الله علیه وسلم - هدایت و دین حق را آورده و قرآن به راهی که استوارتر است رهنمون می‌سازد ... بنابراین قرآن همان امامی است که به آن اقتدا می‌شود؛ و به همین دلیل در کلام هیچ‌یک از سلف سخنی یافت نمی‌شود که بر اساس عقل و نظر و قیاس و سلیقه و یافته‌های درونی و مکاشفه، با قرآن مخالفت کرده باشند و هرگز نگفته‌اند که در این موضوع عقل و نقل در تعارض قرار گرفته‌اند، چه رسد به اینکه بگویند باید عقل را بر نقل مقدم داشته و نقل - یعنی قرآن و حدیث و گفتار صحابه و تابعین - را یا بدون معنی رها کرده و یا تأویل کرد. و در میان آنها کسی نبوده که بگوید ذوق یا مکاشفات یا دریافت‌های درونی یا الهاماتی که دریافت کرده با قرآن و حدیث مخالف است؛ چه رسد به اینکه یکی از آنها ادعا کند از سرچشمه‌ای گرفته که فرشته‌ی وحی از آن برمی‌گرفته و نزد پیامبر - صلی الله علیه وسلم - می‌آورده است و او از این منبع علم توحید را فراگرفته است و تمامی پیامبران از همین مشکات بر می‌گرفته‌اند»<sup>۱</sup>

وی در تأکید معنای سابق می‌گوید: «اما مخالفت با قرآن توسط عقل یا قیاس را هیچ‌یک از سلف روا نمی‌دانست و این بدعت در هنگام ظهور جهمیة و معتزله و مانند آنها

---

۱ - مجموع الفتاوی (۲۸ / ۱۳).

پدیدار شد؛ کسانی که اصلی از اصول دینشان را معقول نام نهادند و قرآن را با آن می‌سنجیدند و گفتند هرگاه عقل و شرع با یکدیگر تعارض پیدا کرد یا باید تفویض<sup>۱</sup> شود یا تأویل<sup>۲</sup>.

بنابراین گروهی که چنین باشند برای رسیدن به حقی که نزد صحابه - رضی الله عنهم - بوده از دیگر گروه‌ها سزاوارترند و هنگامی که از طریق استقراء دانستیم که تمامی گروه‌هایی که در تاریخ این امت پدیدار گشته‌اند اصولی کلی دارند که نصوص شرعی و اقوال صحابه را با آن قضاوت می‌کنند این حقیقت برایمان آشکار می‌شود که گروه اهل سنت تنها گروهی است که حقیقتی که صحابه - رضی الله عنهم - بر آن بوده‌اند را درک نموده است.

**دلیل سوم: کامل بودن وسایل و شایستگی‌ها.** پیشوایان اهل سنت از زمان تابعین و پیروانشان و کسانی که پس از آنها آمدند همگی صاحب تمامی وسایلی بوند که به آنها شایستگی لازم جهت رسیدن به حقی که صحابه بر آن بوده‌اند را داده است؛ چرا که آنها به فراوانی علم و دقت در آن و هوش فراوان و زیرکی و درک عمیق و منظم و توجه زیاد به راهی که صحابه بر آن بوده‌اند و سیر در آفاق آن و قدرت بلاغت و فصاحت و سالم بودن لغت توصیف گشته‌اند و گرد آمدن تمامی این صفات و صفات دیگر سبب می‌شود که از نظر عقلی و واقعی این امکان که پیشوایان سلف چیزی از

---

۱ - تفویض به معنای واگذار کردن است، یعنی معنایی برای آن قائل نشد و معنایش را به الله واگذار کرد.  
(مترجم)

۲ - الاستقامه (۱/ ۲۳).

حقیقتی که صحابه - رضی الله عنهم - بر آن بوده‌اند را از کف داده باشند، امری بعید می‌کند.

ابن تیمیه - رحمه الله - در توضیح حقیقت این دلیل و اثر آن در بنای تصور پیشوایان سلف از نظر برحق بودن می‌گوید: «هر کسی می‌داند که عقل صحابه و تابعین و پیروانشان از کامل‌ترین عقل‌ها بوده است. و می‌توانی این را در پیروانشان بیازمایی. زیرا اگر در نکاوت افرادی مانند مالک و اوزاعی و لیث بن سعد و ابوحنیفه و ابویوسف و محمد بن حسن و زفر بن هذیل و شافعی و احمد بن حنبل و إسحاق بن ابراهیم و ابی عبید و ابراهیم حربی و عبدالملک بن حبیب اندلسی و بخاری و مسلم و ابوداود و عثمان بن سعید دارمی و بلکه اشخاصی مثل أبو العباس بن سریج و ابوجعفر طحاوی و أبو القاسم خرقی و اسماعیل بن إسحاق قاضی و دیگران شک داشته باشی در واقع در جهل و تکبر زیاده روی کرده‌ای. به فروتنی این افراد در برابر صحابه و بزرگداشت خرد و عمل آنها بنگر، تا جایی که هیچیک از آنها جرأت نکرده با یکی از صحابه مخالفت کند مگر اینکه صاحبش با وی مخالفت کرده است.<sup>۱</sup>

ما نمی‌گوییم که تمامی پیشوایان سلف دارای چنین صفاتی بوده‌اند ولی غالب آنها چنین بوده‌اند و افراد عالم‌تر و مشهورتر غالباً این صفات را داشته‌اند. بنابراین اثبات همین قدر نیز ثابت می‌کند که آنها در مجموع حقی را که صحابه بر آن بوده‌اند را از دست نداده‌اند و اگر این حق از میان غالب آنها خارج نشده پس به هیچ‌وجه از میان مذهب اهل سنت خارج نشده است.

---

۱ درء تعارض العقل والنقل (۵ / ۷۲).



**دلیل چهارم: اثبات همگونی شرعی؛** به این معنی که بررسی‌ها نشان می‌دهند که پیشوایان سلف بر خلاف آنچه صحابه - رضی الله عنهم - از نظر اصول و فروع دین بر آن بوده‌اند اتفاق نظر نداشته‌اند. در مورد اصول دین - مسائل و دلیلهای علمی و عملی - اتفاق نظر داشته‌اند اما در مورد فروع علمی و عملی دین اختلاف نظر داشته‌اند اما مجموع اختلافات آنها خارج از حقی که صحابه بر آن بوده‌اند نمی‌باشد.

برخی از علمای مذهب اهل سنت و جماعت روایات وارد شده از صحابه را بررسی کرده و اثبات کرده‌اند که در زمینه‌ی مسائل مورد اختلاف میان گروه‌های اسلامی، گفتار پیشوایان سلف - از تابعین و کسانی که پس از آنها آمده‌اند - مطابق با نظر صحابه بوده است که جزئیات آن به طول می‌انجامد و در کتاب‌های عقیده و دیگر کتب در مورد آن بحث شده است.

بنابراین هر کس فکر می‌کند که حق از آنچه پیشوایان سلف - از تابعین و کسانی که پس از آنها آمدند - بر آن اتفاق نظر داشته، یا از مجموع اقوالی که در مورد آن اختلاف نظر داشته‌اند، خارج است بیاید و یک مسأله را ذکر کند. این در حالی است که ابن تیمیه - رحمه الله - قرن‌های مدیدی است که از مخالفین درخواست کرده که ثابت کنند پیشوایان سلف در یک چیز با آنچه صحابه بر آن بوده‌اند مخالفت کرده‌اند حتی اگر در یک مسأله باشد، اما کسی نتوانسته آن را بیابد.

اگر گفته شود: پیشوایان سلف از تابعین و کسانی که پس از آنها آمدند بر خلاف نظر صحابه - رضی الله عنهم - اتفاق نظر نکرده‌اند ولی بر اموری اتفاق نظر کرده‌اند که اضافه بر گفتار صحابه بوده و چه بسا نادرست بوده و دیگران ملزم به اطاعت از آن نیستند.

گفته می شود: اجماع آنها از دو حالت خارج نیست: یا در اصلی از اصول دین است یا در فرعی از فروع جدید که از نوع نوازل است.

اما اگر در اصلی از اصول دین باشد، امری باطل است زیرا هیچ اصلی از اصول دین وجود ندارد مگر اینکه در نصوص شرعی بیان شده و حقیقت آن آشکار گشته است و قطعاً باید در عصر صحابه - رضی الله عنهم - امری آشکار بوده باشد زیرا غیر ممکن است که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - در حالی به سوی پروردگارش رفته باشد که دین را از نظر اصول و فروع اساسی آن توضیح نداده باشد و همچنین امکان ندارد که یک چیز اصلی از اصول دین باشد اما در عصر صحابه وجود نداشته باشد.

اما اگر درباره‌ی فرعی از فروعی باشد که جدید بوده و در عصر صحابه وجود نداشته نمی‌توان ثابت کرد که همه‌ی علمای سلف بر قولی مخالف با روش صحابه اتفاق نظر کرده‌اند و به همین دلیل ابن تیمیه می‌گوید: «یکی از انواع واضح اجماع آن چیزی است که صحابه بر آن بوده‌اند اما در مورد اجماعی که پس از آنها باشد غالباً نمی‌توان نسبت به آن آگاهی پیدا کرد و به همین دلیل علما درباره‌ی اجماع‌هایی که جدید بوده و پس از دوران صحابه رخ داده است اختلاف نظر دارند و در مورد برخی از مسائل آن مانند اجماع تابعین بر یکی از اقوال صحابه و اجماعی که هنوز اهل آن عصر از دنیا نرفته‌اند که برخی از آنها خلاف آن را می‌گویند، و اجماع سکوتی و غیره، اختلاف نظر دارند»<sup>۱</sup>.

---

۱ - مجموع الفتاوی (۱۱ / ۳۴۱).

بنابراین، اینکه گفته شود پیشوایان سلف ممکن است بر امری فرعی که جدید است اجماع کنند و اجماع آنها خلاف حقی باشد که صحابه بر آن بوده‌اند تنها یک ادعای نظری است و نمی‌توان آن را ثابت کرد.

به همین دلیل اجماع‌هایی که از پیشوایان سلف نقل می‌شود و در مورد فرعی از فروعی است که صحابه در آن موضع‌گیری واضحی نداشته‌اند - چه از نظر نص یا تخریج - معمولا از جمله اجماع‌های آشکاری نیست که بتوان شخص مخالف را گمراه دانست و درست نیست آن را در جایگاه اجماع در مسائل اصولی یا مسائل فرعی روشن و آشکار قرار داد، و هر کس چنین کند مخالف منهج اهل سنت و جماعت رفتار کرده زیرا این نوع اجماع غالبا از نوع اجماع ظنی و احتمالی است.

تقریبا هیچ مسأله‌ی فرعی در شریعت یافت نمی‌شود که تابعین و پیروان آنها بر آن اجماع کرده و برایشان مقرر شود، مگر اینکه در مورد آن سندی از اقوال صحابه - رضی الله عنهم - و نظر آنها وجود دارد.

اما مشکل اینجاست که برخی از متأخرین و برخی از معاصرین به سراغ مسائل ثابت و آشکار که نصوص قطعی و روشن دارند و به صورت آشکارا بر آن اجماع شده است رفته و آن را از نوع فروع ظنی و اجتهادی قرار می‌دهند چنانکه شوکانی و دیگران در مورد صفت کلام الله عزوجل این کار را کرده‌اند. وی ذکر نموده که این از فروع اجتهادی است که اختلاف در آن موجب گمراهی نیست؛ در حالی که این نظر نادرست بوده بلکه از امور آشکار و روشنی است که با نصوص شرعی واضح به اثبات رسیده و در مورد آن اجماعی آشکار صورت پذیرفته است.

این موضوع جزئیات متعددی دارد که ان شاء الله در جای دیگر به صورت مفصل بیان خواهم کرد.

**دلیل پنجم: اثبات همگونی با واقعیت.** پیشوایان اهل سنت مهم‌ترین اوصاف عملی و واقعی که صحابه - رضی الله عنهم - با آن متمایز بودند را به اجرا در آورند که آن محقق ساختن اتحاد در دین و دور انداختن تفرقه و حزب‌گرایی است چنانکه پیشوایان اهل سنت بیش از دیگر گروه‌ها بر اصول دین اتفاق نظر و اجماع داشته‌اند.

امام سمعانی - رحمه الله - در توضیح این معنی می‌گوید: «یکی از دلایل‌های برحق بودن اهل حدیث این است که اگر تمامی کتاب‌هایشان که به تصنیف در آمده، کتاب‌های اول تا کتاب‌های آخر، قدیم و جدیدشان را مطالعه کنی با وجود اینکه سرزمین‌ها و عصری که در آن می‌زیسته‌اند متفاوت بوده و از نظر سرزمین و سکونت نیز هر یک از گوشه‌ای از سرزمین اسلامی بوده‌اند، مشاهده می‌کنی که در بیان اعتقاد یک شیوه و روند را در پیش گرفته‌اند که از آن تخطی نکرده‌اند و همگی در این زمینه متفق القول و فعل بوده‌اند و هیچ اختلاف و تفرقه‌ای در چیزی نمی‌یابی هرچند اندک باشد؛ بلکه اگر تمامی آنچه بر زبان‌شان جاری شده و از سلف خویش نقل کرده‌اند را گردآوری کنی در می‌یابی که گویی از یک قلب برخواسته و بر یک زبان جاری گشته است و آیا دلیلی روشن‌تر از این، بر حقانیت اهل حدیث وجود دارد؟»<sup>۱</sup>

ارزش منهجی این دلیل چنین است که دعوت به محقق ساختن اتحاد و اتفاق بر اصول دین در دلایل و مسائل، از نظر نصوص شرعی یکی از اصول فراگیر است و یکی از

---

۱ الانتصار لأصحاب الحدیث (۴۵).

ویژه‌ترین مفاهیمی است که نصوص به آن فراخوانده‌اند و همچنین از خاص‌ترین اموری است که نسل صحابه را از دیگر نسل‌های امت متمایز ساخته است و هر کس در صفتی از صفت‌ها همانند صحابه باشد از دیگران جهت رسیدن به حقی که نزدشان بوده سزاوارتر است.

بنابراین مجموع این دلایل‌ها به ضوح نشان می‌دهد که مذهب اهل سنت از حق و حقیقت خارج نمی‌شود و امکان ندارد که پیشوایان سلف بر خلاف روش صحابه - رضی الله عنهم - و حقی که نزد آنها بود اجماع کنند.

پس درست نیست که گفته شود: حق میان گروه‌های امت توزیع شده است به‌گونه‌ای که هر گروه می‌تواند در مسأله‌ای به تنهایی به حقی که صحابه - رضی الله عنهم - بر آن بوده‌اند دست یابد و این حق ویژه‌ی آنها بوده و دیگر گروه‌ها از آن محروم‌اند؛ بلکه حق از گروه اهل سنت خارج نمی‌شود اگر چه گروه‌های دیگر در رسیدن به مقداری از حق - کم یا زیاد و بنا بر نزدیکی‌شان به روش پیامبر - صلی الله علیه وسلم - و اصحابش - با آنها مشارکت دارند.

### یک ایراد و پاسخ به آن:

ممکن است سخنانی که در کتاب‌های ابن تیمیه وجود دارد به عنوان ردی بر آنچه گفته شد قلمداد شود. از جمله آنجا که می‌گوید: «حق تنها همراه یک گروه نیست، جز مؤمنان که حق همیشه با آنهاست زیرا آنها بر گمراهی اتفاق نظر نمی‌کنند و اما در غیر اینصورت چه بسا در امری از امور حق با یک شخص یا گروه باشد و چه بسا کسانی که با هم اختلاف کرده‌اند هر دو بر باطل باشد و ممکن است حق از یک جهت با هر

دوی آنها باشد و از جهت دیگر نباشد»<sup>۱</sup>. برخی از معاصرین این نظر را برگرفته و گفته‌اند که ابن تیمیه از کسانی است که می‌گوید حق میان گروه‌های امت توزیع شده است و گروهی وجود ندارد که حق تنها از آن او باشد.

اما این فهم نادرست است زیرا سیاق سخن ابن تیمیه نشان می‌دهد که منظور او گروه‌هایی است که به برخی از افراد منتسب بوده و شخصی غیر از رسول الله - صلی الله علیه وسلم - را علم کرده و نظر او را در هر چیزی حق می‌پندارند و به همین دلیل در پایان سخنش می‌گوید: «پس برای هیچ‌کس روا نیست که درباره‌ی گروهی که منسوب به پیروی از شخصی هستند - هر کس که باشند، به غیر از رسول الله - صلی الله علیه وسلم - بگوید که آنها اهل حق می‌باشند زیرا این گفته اقتضا می‌کند که هرچه آنها انجام می‌دهند حق است و هر یک از مؤمنان که در چیزی با آنها مخالفت کند کارش باطل است و این امر امکان ندارد مگر اینکه رهبر آنها اینگونه باشد و دین اسلام این را باطل می‌داند و اگر چنین چیزی جایز باشد اجماع آنها حجت است چنانچه ثابت شود که آنها اهل حق هستند».

او همواره این را تکرار کرده که اهل سنت و جماعت جز به پیامبر - صلی الله علیه وسلم - به شخص دیگری منسوب نیستند و کسی جز پیامبر و اجماع صحابه را به عنوان نماینده‌ی حق معرفی نمی‌کنند. بنابراین در سخن وی هیچ چیزی وجود ندارد که نشان بدهد او عقیده داشته که حق ممکن است از مجموع اهل سنت خارج شده و در میان گروه‌های امت توزیع شود.

---

۱ - التسعینیة (۳ / ۹۰۴).

از جمله ایرادهای دیگرشان: این سخن ابن تیمیه است که می‌گوید: «هیچ مسأله‌ای در دین نبوده مگر اینکه سلف درباره‌ی آن سخن گفته‌اند پس حتما سخنی دارند که مخالف آن قول باشد یا موافق آن، در جای دیگر توضیح دادیم که سخنان درست آنها بیشتر و نیکوتر است و اشتباهشان از اشتباه متأخرین کمتر است و اینکه اشتباهات متأخرین بیشتر و واضح‌تر بوده و این در تمامی علوم دین می‌باشد».<sup>۱</sup> برخی، از این سخن ابن تیمیه چنین برداشت کرده‌اند که سلف نیز در مورد حقیقت به اشتباه رفته‌اند اما اشتباهشان از اشتباه متأخرین کمتر بوده است.

اما چنین فهمی، نادرست است زیرا منظور او از این گفتار اجماع یا اتفاق نظر پیشوایان سلف نیست بلکه منظورش اشتباهات اجتهادی است که از برخی از افراد آنها سر زده است زیرا او پیش از این سخن گفته بود: «مخالفت با اجماع سلف قطعاً اشتباه است» و این سخنش را در جایی دیگر توضیح داده و می‌گوید: «در جای دیگر ثابت شد که اجتهادات سلف - صحابه و تابعین - کامل‌تر از اجتهادات متأخرین بوده و نظر درستشان کامل‌تر از نظر درست متأخرین و اشتباهشان سبک‌تر از اشتباه متأخرین بوده است».<sup>۲</sup>

---

۱ - مجموع الفتاوی (۲۷ / ۱۳).

۲ - منهاج السنة النبویة (۸۰ / ۶).

## وقتی می‌گوییم پیشوایان سلف به حقی که صحابه - رضی الله عنهم - بر آن بوده‌اند رسیده‌اند، منظورمان چیست؟

حقی که صحابه - رضی الله عنهم - بر آن بوده‌اند شامل حق علمی و حق عملی است و پیشوایان سلف نیز در هر دو نوع - علمی و عملی - به همان حق رسیده‌اند.

اما این بدان معنی نیست که پیشوایان سلف در رسیدن به حق - چه در جانب علمی و چه در جانب عملی - با صحابه - رضی الله عنهم - یکسان بوده‌اند و این را هیچ‌یک از علما نگفته است، بلکه تمامی علمای اهل سنت اقرار نموده‌اند که صحابه - رضی الله عنهم - چه در جانب علمی و چه در جانب عملی، از تمامی نسل‌های امت برتر بوده‌اند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه - رحمه الله - این حقیقت را چنین خلاصه نموده است: «هر کس در قرآن و سنت و آنچه اهل سنت و جماعت بر آن اتفاق کرده‌اند بیندیشد، به طور حتم برایش آشکار می‌شود که: بهترین افراد این امت - از نظر کردار و گفتار و باور و هر فضیلت دیگر - افرادی هستند که در قرن اول می‌زیسته‌اند، سپس کسانی که پس از آنها آمدند و سپس کسانی که پس از آنها آمدند؛ و این حقیقت به طرق متعدد از پیامبر - صلی الله علیه وسلم - به اثبات رسیده است و اینکه آنها در هر فضیلتی از جمله علم، عمل، ایمان، عقل، دین، بیان و عبادت بهتر از خَلَف می‌باشند و در حل هر مشکلی از دیگران اولویت بیشتری دارند. و این حقیقت را جز آنکه امور قطعی دین اسلام را انکار



کرده و با وجود علم، خداوند او را گمراه ساخته است، شخصی دیگری انکار نمی‌کند»<sup>۱</sup>.  
و علمای اهل سنت در اثبات این مفهوم بسیار سخن گفته‌اند.

پس، این سخن به صورت کلی نشان می‌دهد که منظور از سخن ما: پیشوایان اهل سنت همان حقی که صحابه - رضی الله عنهم - بر آن بوده‌اند، را دریافت کرده‌اند، این نیست که آنها از نظر علم و عمل با صحابه - رضی الله عنهم - یکی بوده‌اند، بلکه منظور رسیدن به اصل حق است که رسیدن به آن واجب است اما از نظر کمال به آن حدی که صحابه بر آن بوده‌اند نخواهند رسید.

بنابراین در تمامی سخن‌های سابق همین مقدار از مطابقت با حق مورد نظر بوده است؛ یعنی همان مقداری که گروه‌های مختلف امت در مورد آن اختلاف و نزاع کرده‌اند. تمامی گروه‌های امت - جز خوارج و شیعه و افرادی از گروه‌های دیگر - این را پذیرفته‌اند که هیچ‌کس نمی‌تواند در علم و عمل با هم به آن جایی که صحابه - رضی الله عنه - رسیده‌اند، برسد.

پس اختلاف میان گروه‌های امت در مورد این نیست که باید در رسیدن به آنچه پیامبر - صلی الله علیه وسلم - و اصحابش - رضی الله عنهم - بر آن بوده‌اند به حد کمال رسید و به تمامی حق دست یافت، بلکه فرقه‌ها در مورد رسیدن به اصل حق در هر بابی از ابواب دین اختلاف نظر دارند.

---

۱ - مجموع الفتاوی (۴ / ۱۵۷ - ۱۵۸).

این نشان می‌دهد، همان حقی که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - و اصحابش بر آن بوده‌اند، چیزی واجب است که می‌توان به اصل آن رسید و تنها موضوع کمال می‌ماند که در مورد آن تشویق به عمل آمده است؛ بنابراین حقی که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - و اصحابش - رضی الله عنهم - بر آن بوده‌اند یا همان سلفیت، تنها منهجی نیست که در پی آن باشیم یا فقط تصویری ذهنی نیست که نمی‌توان آن را اجرا نمود؛ بلکه حقیقت و واقعیتی است که می‌توان آن را اجرا نموده و به اصل آن رسید.

بنابراین نباید بگوییم شخصی که می‌گوید: من پیرو صحابه و پیرو سلفیت می‌باشم، اشتباه کرده است زیرا چنین شخصی هرگز در ذهنش این فکر خطور نکرده که در تمامی حق - علمی و عملی - با صحابه یکی شده است پس نباید شخصی را به خاطر چیزی که ادعا نکرده، خطا کار بنامیم!!

همچنین نباید بگوییم: سلفیت و رسیدن به مذهب حق تنها یک تصور ذهنی است که متأخرین در دنیای واقعی نمی‌توانند آن را محقق سازند؛ زیرا هیچ‌کس معتقد نیست که می‌تواند در زمینه‌ی حق و در بخش علمی و عملی هم‌تراز صحابه باشد و هیچ‌کس ادعا نکرده که تمامی حق را از آن خود کرده است، بلکه هدف محقق ساختن مقدار واجب و تلاش برای اجرای مقدار مستحب، بر حسب توانایی شخص می‌باشد.

## **معیار رسیدن به حقی که صحابه رضی الله عنهم بر آن بوده‌اند**

رسیدن به حقی که صحابه بر آن بوده‌اند تنها یک معیار دارد و آن: پیروی کردن در عمل است. یعنی اگر کسی ادعا کند که پیرو حقی است که صحابه بر آن بوده‌اند و در عمل از این حق پیروی کرد، آن حق را دریافته است اما کسی که ادعا کند پیرو صحابه

است، سپس در عمل از آنها پیروی نکند به حقی که نزد آنها بوده نرسیده است، اگر چه در باره‌ی خودش چنین گمانی داشته باشد.

اختلاف میان اکثر فرقه‌های امت در اعلان پیروی از صحابه - رضی الله عنهم - نیست، بلکه در اجرای عملی پیروی از آنها است. قاضی عبدالجبار در کتابش به نام «فضل الاعتزال» فصلی را با این عنوان نامگذاری کرده است: «فصلی در نسبت دادن معتزله به خروج از تمسک به سنت و اجماع، و اینکه آنها از اهل سنت و اجماع نیستند».<sup>۱</sup>

منظور او نقد سخن کسانی است که می‌گویند معتزله از اهل سنت و جماعت نبوده و به صحابه - رضی الله عنهم - نسبت داده نمی‌شوند. وی در باره‌ی اینکه معتزله به سنت واقعی پایبند بوده بحث کرده و می‌گوید: «این اصحاب هستند که به سنت و جماعت متمسکند - الحمدلله -؛ نه این بدگویان رسوا».<sup>۲</sup>

بنابراین منظور او این است که تنها معتزلی‌ها اهل سنت و جماعت می‌باشند، و سخنی را از یکی از اصحابش یعنی محمد بن یزدان اصفهانی نقل می‌کند که در این سخن بیان شده معتزله نسبت به صحابه - رضی الله عنهم - سزاوارترند. سخن وی نشان می‌دهد که معتزله از صحابه - رضی الله عنهم - ابراز بیزارى نکرده، بلکه معتقدند که این مذهب به صحابه منتسب بوده و خودشان را امتداد فکر صحابه قلمداد می‌کنند.

---

۱ - فضل الاعتزال (۱۸۵).

۲ - پیشین (۱۸۶).

اینکه معتزله خود را به صحابه منتسب می‌کنند به این معنی نیست که آنها در عمل پیرو  
روش صحابه - رضی الله عنهم - می‌باشند.

وضعیت فرقه‌های دیگری که اعلان می‌کنند پیرو صحابه بوده و ادعا دارند که در امور  
دین با صحابه موافق‌اند نیز به همین صورت است. وضعیت واقعی آنها و چیزهایی که  
به عنوان اصول دین پذیرفته‌اند ثابت می‌کند که آنها در عمل پیرو صحابه - رضی الله  
عنهم - نیستند.

بنابراین معیار در حکم بر گروه‌ها، پیروی از صحابه در دنیای واقعی است و هر کس  
آن را محقق نمود وی بر منهج قرار دارد و هر کس بر خلاف آن عمل کرد از روش  
صحابه خارج شده است. بعد از این، بحث در مورد تعیین نام‌هایی است که بر موافق  
یا مخالف صحابه گذاشته می‌شود که آیا شخص سلفی یا سنی یا غیره نامیده می‌شود  
یا خیر، که این بحث بر سر الفاظ و اصطلاحات است نه بحث در مورد حقایق.

بنابراین در این قضیه دو موضوع دارم: اول بحث و بررسی در مورد حقایق کسانی که  
ادعا می‌کند حقی که نزد صحابه است را دریافته‌اند و دوم بحث و بررسی برای تعیین  
الفاظ و لقب‌هایی که بر این ادعا کنندگان اطلاق می‌شود. موضوع اول، در حکم کردن  
مؤثر است اما موضوع دوم، لفظی، اصطلاحی و اجتهادی است.

بنابراین هرکس بگوید: معتزله از سلفیت و منهج اهل سنت خارج نیست به او گفته  
می‌شود: آیا آنها در بخشی از مسائل اجماعی و اصول دین با صحابه مخالف می‌باشند  
یا خیر؟! و آیا آنها به صورت ویژه صاحب حقی می‌باشند که نزد دیگر گروه‌های امت  
یافت نمی‌شود!!?

اگر گفت: نه؛ بحث وارد دایره‌ی الفاظ و معانی می‌شود زیرا او همان چیزی را پذیرفته که اهل سنت و جماعت می‌گویند، مبنی بر اینکه معتزله در رسیدن به بخشی از حقی که صحابه بر آن بوده‌اند دچار انحراف شده است و اینکه نمی‌توان آنها را صاحب حقی دانست که نزد دیگران نیست و بلکه آنها تنها در اطلاق لفظ سلفیت و اهل سنت با دیگران نزاع می‌کنند.

اگر گفت: بله؛ از وی درخواست می‌شود برای اثبات درستی ادعایش دلیل بیاورد. باید ثابت کند هر آنچه معتزله در زمینه‌ی اصول و فروع دین می‌گویند با روش صحابه مخالف نیست و معتزله در دین به حقی رسیده‌اند که نزد دیگران نیست؛ که نمی‌توان آن را اثبات کرد.

وضعیت کسی که بگوید: اشاعره از منهج سلفیت و اهل سنت خارج نیستند نیز به همین صورت است و همان چیزی به وی گفته می‌شد که در مورد مذهب معتزله گفته شد.

اگر گفته شود: هنگامی که همه‌ی گروه‌ها یا بیشتر آنها ادعا دارند که پیرو صحابه - رضی الله عنهم - بوده و حقی که صحابه بر آن بوده‌اند را محقق ساخته‌اند، این نشان می‌دهد که تعیین حقی که صحابه بر آن بوده‌اند امری مشکل و غیر واضح است.

گفته می‌شود: اینگونه نیست؛ برای اینکه عدم وقوع اختلاف، شرط وضوح و بیان و آشکار بودن یک چیز نیست؛ چرا که نصوص وحی در زمینه‌ی اصول دین، در نهایت وضوح هستند و با این وجود در مورد رهنمودهای آن اختلاف روی داده و هر گروهی ادعا می‌کند که او در این زمینه حق را دریافته است. پس اگر وجود اختلاف بر یک نص

به خودی خود آن را از نصوص مشکل‌دار قرار می‌دهد، نتیجه این خواهد شد که نصوص وحی مشکل‌دار هستند و بلکه در نهایت اشکال خواهند بود و هیچ مسلمانی این را نمی‌گوید.

بنابراین معیار درستی هر چیز: عرض‌هی دلیل و برهان برای اثبات درستی ادعا می‌باشد که این ادله از مجموع وضعیت صحابه و گفتار و کردارشان و قرائن و احوالی که آنها را احاطه کرده بود به دست می‌آید.

## راه‌های عملی کردن پیروی از صحابه رضی الله عنهم

علم و آگاهی از حقی که صحابه - رضی الله عنهم - بر آن بوده‌اند راه‌های متعددی دارد که بیشتر آنها به دو راه اصلی ختم می‌شوند:

**راه اول:** آشکارترین و پر کاربردترین آنها است: راه نقل مستقیم از صحابه - رضی الله عنهم - است. به این صورت که یک قول در عصر صحابه آشکار و منتشر باشد؛ که این نوع جای هیچگونه اشکال و تردیدی باقی نمی‌گذارد و مسائل اصلی و بزرگ دین و ابواب اصلی آن از این طریق به اثبات رسیده است.

**راه دوم:** روش تخریج (رسیدن به حکم از طریق دلایل و قرائن)؛ به این صورت است که شاگردان صحابه و کسانی که بعد از آنها آمدند بر اساس گفتار و روش‌های معمول نزد صحابه، نظری را تخریج (نتیجه‌گیری و استنباط) کنند. پس اگر صحابه در مورد یک مسأله سخن نگفته‌اند دلیل بر این نمی‌شود که نمی‌توان نظر و منهج آنها را در مورد آن مسأله دانست، بلکه از طریق تخریج بر قول آنها می‌توان آن را به دست آورد.

روش تخریج (یافتن اصول و مبادی یک چیز) راهی معتبر در زمینه‌ی صادر کردن یک قول و استخراج آن است و روشی که در میان تمامی گروه‌ها رواج دارد و برخی از آنها قطعی و برخی دیگر نزدیک به قطعی و برخی دیگر ظنی می‌باشد.

بنابراین هیچ مسأله‌ای - به ویژه مسائل بزرگ - وجود ندارد مگر اینکه صحابه - رضی الله عنهم - درباره‌ی آن یا در مورد همانندش سخنی صریح و مستقیم دارند و جزئیات آن به همراه مثال در نسخه‌ی کامل این مقاله خواهد آمد. ان شاء الله تعالی.

باید این نکته را تذکر داد که حقیقت و طبیعت روش تخریج و استنباط با روش «نتیجه‌گیری بر اساس فهم» متفاوت است همان چیزی که شیخ الاسلام ابن تیمیه بر باطل بودنش حکم نموده است. منظور از «نتیجه‌گیری بر اساس فهم» این است که شخص تنها بر اساس فهم خویش سخنان صحابه و پیشوایان سلف را تعیین کرده و گمان کند که در این مسأله تنها سخنی که خودش معتقد است، درست می‌باشد و بر همین اساس آن را به صحابه و سلف نسبت دهد با این دلیل که آنها هیچ‌گاه از حق خارج نشده‌اند و بدون شک نادرستی چنین روشی از نظر منهجی واضح و آشکار است.

اما روش تخریج چنین نیست زیرا مبنی بر داده‌های واقعی نزد صحابه تحقق یافته، اما به طور مستقیم به مسأله‌ی جدید ربطی ندارد؛ بنابراین شخصی که قول صحابه را تخریج می‌کند تنها بر فهم خودش اعتماد نکرده بلکه به طور اساسی بر علم و عملی که نزد صحابه بوده اعتماد می‌کند؛ به این صورت که شخص ابتدا به سراغ اقوال و موضع‌گیری‌های صحابه رفته و آنها را بررسی و تحلیل می‌کند سپس نظر آنها را در مورد این مسأله‌ی جدید به دست می‌آورد.

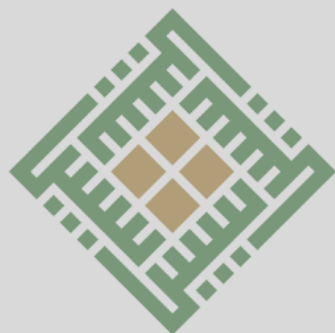
در پایان این مقاله باید بر یک نکته‌ی مهم منهجی تأکید کنم و آن اصل شناخت حق در زمینه‌ی دین است که از طریق نصوص شرعی حاصل می‌شود. اگر فرض کنیم که صحابه در مورد مسأله‌ای یا شبیه آن سخنی نگفته‌اند این به معنای آن نیست که نمی‌توان در مورد آن مسأله به حق قطعی رسید چرا که برخی از اشکال شرک اکبر که بعد از عصر صحابه و پیشوایان سلف در میان امت رخ داد را می‌توان از طریق نصوص شرعی مستقیم قضاوت کرد چرا که نصوص شرعی برای حکم کردن کافی می‌باشند حتی اگر اتفاقی در دروان گذشتگان رخ نداده باشد.

اگر فرض کنیم که نمی‌توان موضع‌گیری صحابه در مورد کمک‌خواستن از قبر و طلب نیاز از اهل آن را دانست این بدان معنی نیست که نمی‌توان از طریق نصوص مستقیم شرعی حکم این کارها را فهمید زیرا در بسیاری از مواقع با شناخت سیاق و ترکیب‌های لغوی می‌توان رهنمود نصوص را دریافت.

درود و سلام الله بر پیامبرمان محمد و بر تمامی آل و یارانش باد.



ارائه شده توسط:



مرکز مطالعات اسلامی بینش

[www.Binesh.cc](http://www.Binesh.cc)